شماره ۳۶

اتحاد مردم

ارگان اتحاد دموکراتیک مردم ایران

دوره اول
دوشنبه ۹ تیر ۱۳۵۹
بها ۱۵ ریال

در صفحات دیگر میخوانید

● یک داستان از آنگولا
'مواظب باش!'
ترجمه: م. فرنوش ص ۴

با فتنه انگیزی جدید امپریالیسم آمریکا به مقابله برخیزیم

امپریالیسم برای در بند نگاه داشتن خلقها و ملتها و چپاول هستی آنها از همهٔ وسائل اقتصادی، فرهنگی، سیاسی، ایدئولوژیک و نظامی بنفع خود استفاده میکند.

میهن مصیبت دیدهٔ ما از دیرباز مرکز کاربرد همهٔ این وسائل برای تامین منافع امپریالیسم جهانی بوده است.

با پیروزی انقلاب شکوهمند مردم ایران و فروریختن نظام نکبتبار شاهنشاهی اکنون که دوران سازندگی و تداوم انقلاب آغاز شده، امپریالیسم باز از همان وسائل برای متوقف ساختن انقلاب ایران و اختناق آن استفاده میکند.

بقیه در صفحه ۸

تحولات آنگولا

در ۱۱ نوامبر (۷۹) مردم آنگولا چهارمین سالگرد تاسیس جمهوری را در این کشور جشن گرفتند. کشور آفریقائی آنگولا در اوج مبارزات مردم این کشور علیه امپریالیستها و نژادپرستان که برای نابودی استقلال آنگولا دست به دست هم داده بودند جمهوری مستقل اعلام گردید. مردم آنگولا تحت رهبری "جنبش خلق برای آزادی آنگولا" (مپلا)، که حزب حاکم این کشور است، راه رشد سوسیالیستی را انتخاب نمردند. در اولین کنگرهٔ مپلا که در دسامبر ۱۹۷۷ برگزار گردید تصمیم گرفته شد که حزب مپلا، حزب کار، به عنوان حزب زحمتکشان آنگولا با ایدئولوژی مارکسیست ـ لنینیستی بازسازی شود. در چهارمین سالگرد استقلال آنگولا، آگوستینو نتو، رهبر فقید این کشور، در میان مردم نبود. مردم آنگولا در سوگ رهبر خود نشستند و خاطره وی را گرامی داشتند.

گرچه بیش از چهار سال از تاسیس جمهوری انگولا نمیگذرد ولی دستاوردهای انقلاب و پویائی تحولات انقلابی در آنجا بخوبی نمایان است. در این مدت بخش دولتی در اقتصاد این کشور گسترش یافته است. در ماههای مه و ژوئن سال جاری، ۱۷۷ مؤسسه صنعتی و حمل و نقل دیگر در لواندا و سایر شهرها در اختیار دولت قرار گرفت. صدها شهروند آنگولائی در مدارس فنی که با کمک اتحاد شوروی تاسیس گردیده فنون مختلف آموخته اند. چهارمین سال استقلال آنگولا سال "پرورش کادر فنی ماهر" نامیده شده است. بسیاری از کارخانههائی که تا کنون بعلت فقدان متخصص به حالت تعطیل بسر میبردند دوباره بکار افتاده اند. موسسه دولتی سونانگول که منابع نفت کشور را در اختیار دارد با موفقیت به کار خود ادامه میدهد. تولید نفت بالغ بر ۸ میلیون تن در سال است. تولید برق، الماس، پارچه و پوشاک و صید ماهی افزایش یافته است. بسیاری از جادهها و پلهائیکه توسط تجاوزکاران منهدم شده بود بازسازی شده و خانههای مسکونی بسیاری در دست ساختمان است. بسیاری از موسسات و مراکز تولیدی بیش از حجم پیش بینی شده تولید میکنند.

در روستاها دولت سرگرم تنظیم نیروی کار در زمینهای بزرگ

صفحه ۶



چنگال خونین امپریالیسم امریکا در بولیوی

مسعود

بولیوی تا کنون صحنهٔ نزدیک به ۲۰۰ کودتای نظامی بوده است. ارتش بولیوی که نیروهای ارتجاعی در آن قدرت را در دست دارند مهمترین عامل بوجود آورنده بحران در این کشور است. نقش ارتش در حیات سیاسی بولیوی بحدیست که زبان روزمرهٔ مردم این کشور تحت تاثیر جو نظامی قرار گرفته است. کلماتی از قبیل "تانک"، "سنگر"، "ژنرالها" و نظایر آنها بکلمات عادی مطبوعات و زبان مردم مبدل گشته است. کودتای اخیر که در نوامبر سال گذشته توسط سرهنگ ناتوش انجام گرفت در بوجود آوردن چنین وضعی تاثیر بخصوصی بجای گذارد. گرچه سرهنگ ناتوش تنها دو هفته قدرت را در دست داشت ولی بحران سیاسی کشور بر اثر این کودتا بیش از پیش عمیقتر گردید. صفحه ۸

راه رشد غیر سرمایه داری و تبلیغات بورژوازی

م. رئوف

در مرحلهٔ کنونی، روند انقلابهای آزادی بخش که بموهبت پیروزی انقلاب اکتبر و تضعیف امپریالیسم جهانی کیفیت و قدرت تازهای یافته، همواره تاثیر سودمندی بر خلقها و کشورهای آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین میگذارد و نقش آنها را در سیر عمومی تاریخ جهانی تحکیم و تقویت مینماید.

امروزه بسیاری از کشورهای رهائی یافته برای ساختمان جامعهٔ فارغ از استثمار راه رشد سرمایهداری را ترک گفته و جهت گیری سوسیالیستی را انتخاب کرده اند. تاریخ این تز لنین را به ثبوت رساند که خلقهای کشورهای وابسته در مبارزه برای کسب استقلال ملی سرانجام با خود پایههای رژیم استثمارگرانه به مبارزه برمی خیزند. گام نهادن تعداد زیادی از کشورهای آسیا و آفریقا به راه رشد غیر سرمایهداری (سمت گیری سوسیالیستی) به این امر گواهی میدهد. امروزه این کشورها در جنبشهای آزادی بخش ملی تاثیر همه جانبهای دارند.

امپریالیسم در برابر زیانهائی که از جنبشهای رهائی بخش متحمل شده دست به تعرض متقابل زده است و میکوشد با توسل به شیوههای استعمار نوین نظامهای کهنهٔ اقتصادی ـ اجتماعی را نجات دهد و مانع از سمت گیری سوسیالیستی این کشورها شود.

بقیه در صفحه ۷

تحولات اجتماعی در جامعهٔ روستائی ایران از آغاز تا کنون (۸)

هوشنگ پورکریم



ادامهٔ قسمت چهارم:

جامعهٔ روستائی از عهد دولت های ماد و پارس تا انقراض ساسانیان

گذشته از اطلاعاتی که "گیرشمن" در مورد بکار افتادن سرمایهٔ تجارتخانهها و از جمله تجارتخانهٔ "موراشی" یا "موراشو" در تولید کشاورزی ایران عهد هخامنشی میدهد، اطلاعات دیگری هم از فعالیتهای زراعی این تجارتخانه بدست آمده

بقیه در صفحه ۳

در شناخت قشرها و طبقات اجتماعی

روشنفکران: قسمت سوم

تغییرات کیفی و دگرگونی های زمان

نزدیک شدن تعداد معینی از مهندسان، تکنسینها و شیمیدانان به طبقهٔ کارگر در عین حال این واقعیت را نشان میدهد که تفاوتها در عرضه و تقاضای نیروی کار فکری و غیر فکری در شرایط تولید مدرن سرمایهداری ـ بطور عالی مدرنیزه شده ـ بیش از پیش ناچیز میشود. مثلا یک مهندس سرفروست یا یک تکنسین مانند کارگر چیزی جز نیروی کار برای فروش ندارد و مالک وسائل تولید نیست. روابط وی با کارفرما بیش از پیش یادآور صحنه

ـ ای است که مارکس در کاپیتال آنرا توصیف کرده است: "پولدار قدیمی ما سینه جلو میدهد و به عنوان سرمایهدار پیشاپیش گام برمیدارد. مالک نیروی کار در پس پشت او همچون کارگروی حرکت میکند. پولدار با برخورداری از یک موقعیت مهم و پرمشغله محیلانه به او مینگرد. نیروی کار محجوب، مردد و سرکش مانند کسی است که پوستش را به بازار عرضه میکند و فقط میتواند منتظر یک چیز باشد: دباغی بشود." (کارل مارکس

بقیه در صفحه ۲

با فعالیتهای سندیکایی زحمتکشان جهان آشنا شویم



یادآوری

هفته نامهٔ اتحاد مردم در پی انتشار ده درس در مباحث آرمانی سندیکاهای کارگری به تقاضای برخی خوانندگان در زمینهٔ توضیح بیشتر مفاهیم قشرها و طبقات اجتماعی تصمیم گرفت پیش از ادامهٔ این درسها یک سلسله بحث تکمیلی را تحت عنوان " در شناخت قشرها و طبقات اجتماعی " برای روشن شدن بیشتر این مقوله‌ها دنبال کند.

در شناخت قشرها

وفریدریش انگلس، سرمایه، جلد اول، کتاب اول صفحهٔ ۱۷۹) .

امروزه پوست روشنفکر مانند پوست کارگر دباغی میشود.

روشنفکران مزد بگیر تنها در قلمرو تولید استثمار نمیشوند، بلکه آنها مستقیما در تولید اضافه ارزش شرکت میکنند وبتدریج که تعداد سیستمهای اتوماتیزه برای مدیریت برنامه‌ریزی شده فزونی مییابد وتعداد شمارگرها بالا میرود بیش از پیش به طبقهٔ کارگر نزدیک میشوند.

بخش بالنسبه مهمی از روشنفکران، در ایالات متحدهٔ آمریکا از کارمندان مزد بگیر ارگانیسم‌های مختلف دولتی و دیگر ادارات ایالات متحده تشکیل شده‌اند. در ۱۹۶۰ در خدمات دولتی ۲/۶ میلیون متخصص روز مزد که دارای دیپلم آموزش عالی و متوسطه بودند، کار میکردند. در پایان دهه تعداد آنها به ۳ میلیون رسید. این رقم ۴۰٪ همهٔ روشنفکران مزد بگیر است.

در اینجا هم "پرولترهای کارفکری" و " مدیران " وجود دارند این "پرولترها " مانند کارگران بخش انحصارگر دولتی استثمار می‌شوند. اینجا یگانه استثمارکننده "سرمایه‌دار متحد شدهٔ دولت امپریالیستی است. کار اضافی ویژه‌کاران "مانند کارگران "برای حفظ نهادهای دولت وتامین منافع عمومی طبقاتی بورژوازی انحصارگر ونیز برای تقسیم‌مجدد درآمد ملی وقرینه‌های بودجهٔ دولتی مورد بهره‌برداری دولت قرار میگیرد ومستقیما توسط بورژوازی انحصارگر (بشکل پاداش ارگانهای دولتی وکمکهای مالی وغیره) جذب میشود.

افزایش تعداد روشنفکران، تمرکز آنها در مؤسسات بزرگ و مراکز علمی ، تماسهای همواره نزدیک ترشان با کارگران ، تحکیم استثمار سرمایه‌داری روشنفکران ، تغییرات در آگاهی طبقاتی روشنفکران مزد بگیر موجب میشوند که آنها شیوه‌های مبارزه کارگران را با سرمایه به وام گیرند . مثلا اعتصاب در میان معلمان ودبیران کالج‌ها در ایالات متحده آمریکا گرایش به این شیوه مبارزه را نشان میدهند . برخی زحمتکشان مراکز علمی و نیز تکنسین‌ها ومهندسان با توسل به "اعتصاب ایتالیایی " حتی از شکل مشابه مبارزه استفاده می‌کنند .

در اینجا بجاست که بین روشنفکران مزد بگیر که بنا بر علائق ، نظریات ، امکانات بالقوه پیشرفت شان (عاملی که نباید از نظر دور داشت) به بورژوازی ومدیریت برگزیده نزدیک اند و "پرولترهای فکری " که با کارگران و کارمندان پیوند بیشتری دارند ، مرزبندی به عمل آید . لنین در تحلیل امکانات اتحاد طبقه کارگر و روشنفکر در مبارزه با استبداد تأکید مینمود " اشخاص تعلیم یافته ، بطور کلی روشنفکران نمی‌توانند از طغیان علیه بربریت پلیسی اقلیت خودکامه که به ترور فکر ومعرفت می‌پردازد ، روبرتابند " . در عین‌حال او پیش‌بینی مینمود که " ... منافع مادی این روشنفکران آنها را به خودکامگی (ودر شرایط سرمایه‌داری انحصارگر دولتی ــ به دولت وبه اولیگارشی مالی .م) نزدیک می‌سازد و وادارشان میکند که خود را بی‌منطق نشان دهند، راه سازش در پیش گیرند ، شور انقلابی و روح مخالفتشان را در برابر دریافت پاداشهائی از دولت ویا مشارکت در منافع یا سودهای سهام در معرض بیع وشری قرار دهند "(لنین، آثار، جلد ۲ صفحه ۳۴۲) .

درحقیقت ، روشنفکران مزد بگیر ، حتی آنهائی که عملا هیچ شغل اداری ندارند ، جزء کارگران یا کارمندان بشمار رفته و تودهٔ عظیمشان هنوز دارای آن آگاهی طبقاتی به مفهوم جمع‌گرایی که پرولتاریا را مشخص می‌سازد، نیستند:

تحکیم استثمار سرمایه‌داری ، فزونی تعداد همواره مهمتر روشنفکران مزد بگیر سلاله طبقه کارگر[1]، مبارزهٔ مشترك علیه سرمایه بطور عینی روشنفکران مزد بگیر را به "واگشت" مجبور میسازد . اندیویدوالیسم سنتی خاص روشنفکران رفته رفته جایش را به مفهوم جمع‌گرایی و همدردی اساسی با پرولتاریا می‌سپارد .

برای روشنفکران بطور اعم و روشنفکران مزد بگیر بطور اخص رویگرداندن از اندیویدوآلیسم مربوط به این است که مرز ' کار جسمی و فکری با پیشرفت تدریجی انقلاب علمی وفنی از بین می‌رود (هرچند نابودی آنتاگونیسم میان کار جسمی وفکری در شرایط سرمایه‌داری ناممکن است) .

در جمع های کوچك (میکروکلکتیو) از بین رفتن این مرزها گاه با وضوح عجیبی به چشم می‌خورد .

گفتگوی زیر که با یك مهندس آمریکائی انجام گرفته بفهم مطلب کمك می‌کند :

" من یك کارشناس دستگاه الکترونیك ، یك "یقه‌سفید" نمونه‌وار هستم . در کارخانه‌ای که کار می‌کنم ، یك شمارگر وجود دارد که به وسیله چند نفر اداره میشود . برنامه‌ریزان برنامه‌هائی برای آن ترتیب میدهند . اوپراتورها مشغول تنظیم کارتهای سوراخ شده میشوند . وظیفه من مراقبت از مغز آن ، دستگاه الکترونیك است . من با دو کارگر متخصص مونتاژ در یك اتاق می‌نشینم

هردو آنها از "یقه‌آبی "ها هستند . آنها کمتر از من مزد میگیرند، هرچند همه ما در خدمت یك ماشین قرار داریم . اپراتورها از ژو و استو کمتر مزد میگیرند ، اما آنها مانند برنامه‌ریزها از "یقه‌سفید "ها هستند، هرچند اینان دو برابر اپراتورها مزد دریافت میکنند . در رأس همه رئیس کارگاه "مغزی " ما قرار دارد که اکنون دیگر جزء "یقه‌سفید "ها نیست ، بلکه از " استخوان سفید "ها است . اما من با ژو و استو در چه چیز اختلاف دارم؟ هردو آنها کارگرند ، منهم همچنین ... "

این مهندس نه کارشناس بود ، نه اقتصاددان ونه جامعه‌شناس، اما در حکایت خود به‌روشنی خصلت روابطی را که امروز بین "یقه‌آبی "ها و "یقه‌سفید "ها در تولید و بین روشنفکران مزد بگیر و کارگران صاحب تخصص عالی برقرار است، متمایز می‌سازد . در نمونه این میکروکلکتیو که یك شمارگر فعالیت میکند، میبینیم که چگونه پایه‌های اتحاد روشنفکران مزد ــ بگیر با طبقه کارگر شالوده ریزی میشود. سرمایه‌داری مانند مرحله ماقبل انحصاری اش که وارد عصر انحصارگرانهٔ دولتی ، عصر امپریالیسم گردید ، تحت تاثیر اجتماعی شدن بی‌سابقهٔ تولید ، شرایط تحکیم نیروها واتحاد زحمتکشان فکری را فراهم آورده ، موجب اتحاد آنان و طبقه کارگر می‌شود ، به عبارت دیگر گور خود را میکند .

روشنفکران بیکار ــ بیکاری به نزدیك شدن روشنفکران مزد ور به طبقهٔ کارگر کمك مؤثر میکند .

بحران دوره‌ای سالهای اخیر در ایالات متحدهٔ آمریکا موجب گردید که بیکاری ناگهان میان مهندسان، تکنسینها، دانشمندان[2] وکارگران صاحب تخصص عالی افزایش مییابد .

این امر تنها ناشی از گرایشهای تورمی در اقتصاد نیست ، بلکه به اتوماتیزه‌شدن تولید سرمایه‌داری، بکارگرفتن قابلیت های جدید تولید وتوسل کمتر به " کارفکری سنتی " نیز مربوط میشود . اتوماتیزه شدن تا آن حد پیشرفت نموده که نه تنها کارگران، بلکه روشنفکران مزد بگیر لیسانسیه را نیز زیر ضربه قرار داده است همانطورکه مجلهٔ بیزنس ویك یادآور میشود ، یکی از علت های " طرد " کارفکری زدن از قلمرو تولید شمارگر است .

شمارگرها موجب شدند که " فوردیسم " به قلمرو تولید فکری هم کشانده شود . مثلا در بانکها وشرکتهای بیمه برحسب این سیستم سرنوشت انبوه نامه ها به ماشین سپرده میشود . طرز عمل این است که کارتهای مخصوصی از راه نشانه گذاری ها تنظیم میگردد که فقط شمارهٔ حساب ومبلغ به دلار در آن قید شده . این نشانه گذاریها توسط یك کارمند عادی انجام میگیرد. اختلاف کار نشانه گذار با کار کارمند بانك در این است که به شناخت کار بانکی نیاز ندارد . این شناخت برعهدهٔ تحلیل‌گران وبرنامه‌ریزان است که نوعی مهندس تولید اند .

تعداد این مهندسان در قلمرو غیرتولیدی بطور محسوس کم اهمیت است . در تولید مادی نیز افزایش عدهٔ آنها بسبب معمول شدن ماشینهای اتوماتیك که در عین حال کار برنامه‌ریزی را انجام میدهند ، متوقف شده است . علاوه بر این ماشینهای بغرنج خودکار تعداد مهندسانی را که وظایف مدیریت اداری را برعهده دارند ، کاهش داده است . بنابراین آنچه بطور کلی، اختلاف اساسی کارگران وروشنفکران مزد بگیر را تشکیل میدهد، موقعیت آنها در جریان کار است .

از این رو پا به پای پیشرفت سیستمهای مدرن اتوماتیك مرزبندی‌های موجود بین تودهٔ کلی روشنفکران مزد بگیر که واقعا به موضوع کار نزدیك میشوند وکارگران صاحب تخصص عالی از میان میرود . این یك پدیدهٔ عجیبی است که نشان میدهد که انقلاب علمی وفنی بطور مستقیم به پرولتریزه شدن شدید روشنفکران[2] کمك میکند .

وباز شگفت اینجاست که این تحول مانند انقلاب اجتماعی " فرزندان خود را میبلعد " . ارتش عظیم روشنفکران مزد بگیر که به مطالعهٔ تکمیل وسایل تولید واتوماتیزه کردن آن مشغول اند، پس از خاتمهٔ کارشان دیگر برای کارفرما مفید نیستند .

آهنگ فزایندهٔ اعتبارات پژوهشهای علمی وکارهای تجربی ناگهان در سالهای اخیر در ایالات متحدهٔ آمریکا وسایر کشورهای سرمایه‌داری کاهش یافته است . این امر موجب گردید که آهنگ بازتولید کارشناسان در جا بزند . بنابراین بیکاری نه تنها آن عده از روشنفکران مزد بگیر را که قبلا نیروی کارشان را فروخته ــ اند ، زیر ضربه قرار میدهد ، بلکه جوانان دیپلمهٔ مؤسسات آموزش عالی را فرو میکوبد .

آمار مربوط به صنایع کیهانی در دورهٔ پرتلاطم سالهای ۶۰ در مسائل کیهانی در این مورد بیادآوردنی است . در ۱۹۶۷ در این بخش در ایالات متحدهٔ آمریکا تقریبا ۴۴۴۰۰۰ مهندس، تکنسین وکارمند کار میکردند . در ۱۹۷۰ این رقم به ۲۸۰۰۰۰ و در ۱۹۷۱ به ۲۴۳۰۰۰ تقلیل یافت .

دانشمندان در موقعیت بسیار دشواری قرار دارند . شش تا هفت درصد فیزیکدانها در آغاز دههٔ هفتاد بیکار بودند که از سطح کلی بیکاری در کشور بمراتب زیادتر بود . تعداد شیمیدانان بیکار در همین دوره بالغ بر ۳/۷ درصد بوده است .

طبق آمار آمریکائی ، در مجموع احتیاج به مهندسان و زحمتکشان علمی در ۱۹۷۰ به نازلترین سطح خود در بیست سال اخیر رسید .

روشنفکران مزد بگیری که در قلمرو غیرتولیدی کار میکنند، مخصوصا آموزگاران، دبیران کالج ها و استادان دانشگاهها در موقعیت باریکی قرار دارند . انقلاب علمی و فنی با این شاخه ها نیز برخورد منفی پیدا کرده است . در " کارخانه‌های آموزشی " ــ آنطورکه در مؤسسات آموزش عالی آمریکا دیده میشود ــ همواره به مقیاس وسیع تری از شمارگرها استفاده میشود و در نتیجه نیاز به استاد "زنده" تقلیل می‌یابد .

طبق پیش‌بینی مجله آمریکائی نیوانـد ورلد ریپورت در ۱۹۸۰ به ۲۳۴۰۰۰۰ معلم احتیاج است ، درصورتی که در بازار کار ۴/۲ میلیون معلم وجود دارد . بقیه ناچارند بیکار بمانند . در ۱۹۸۰ نیاز به دانشمندان قلمرو علوم طبیعی ، ریاضیات و داروسازی شدیدا کاهش می‌یابد .

به عقیده این روزنامه " هزاران دختر وپسر جوان با مدارك عالی تحصیلی فروشنده و رانندهٔ تاکسی می‌شوند . و بسیاری از آنها ناچارند برای یافتن کار به کشورهای دیگر بروند " .

نکه ملاحظه میشود ، این سرنوشت تنها گریبانگیر آموزندگان نیست . امروزه در ایالات متحدهٔ آمریکا ــ مانند دیگر کشورهای سرمایه‌داری ــ هنگامی که دانشجویان از دانشگاهها و مؤسسات آموزش عالی پا بیرون می‌نهند کارگر میشوند (البته نه بر حسب حرفه خود) . بدیهی است که گذار اجباری این دانشجویان به موقعیت پرولتاریا به پرولتریزه شدن طرز تفکر آنها کمك میکند .

دستاوردهای انقلاب علمی وفنی ناگزیر روشنفکران مزد ــ بگیر را از کار محروم میکند و در عین حال شغلهای جدیدی می‌آفرینند . در این مرحله ضرورت مییابد که در لحظه غیر قابل پیش‌بینی تقسیم کار مجددی به عمل آید . از اینرو ، آنهائی که تخصصهای جدیدی کسب کرده‌اند ، توفیق مییابند به شغلهای جدید جذب شوند ، آنهم در حدودی که تغییرات نوین ایجاد میکند .

بنابراین ، بیکاری در نظام سرمایه‌داری قانونی عینی است که در شرایط انقلاب علمی و فنی ویژگی‌های تازه‌ای یافته و به قطب بندی‌های اجتماعی کمك مؤثری می‌کند .

زیرنویس:

۱ــ امروز استخوانبندی اصلی روشنفکران مزد بگیر از نمایندگان خردهٔ بورژوازی وروشنفکران وسلالهٔ کارگران که تعداد شان روزبروز زیاد ترمیشود، ترکیب مییابد . در فرانسه فرزندان کارگران دهتا دوازده درصد وفرزندان کارمندان ۶/۸٪ مجموع دانشجویان را تشکیل میدهند .

بقیه: تحولات اجتماعی...

که نشان میدهد دامنهٔ بکار افتادن سرمایهٔ چنین تجارتخانه‌هائی چندان محدود نبوده است. چنانکه نمایندهٔ تجارتخانهٔ فوق‌الذکر در سال ۴۲۰ قبل از میلاد از مباشر املاك سلطنتی تقاضا میکند که مقداری از اراضی زراعی آن املاك را، که با آب تعدادی قنات مشروب می‌شد، برای مدت سه سال در رهن خود داشته باشد. در این مواقع، تجارتخانهٔ رهن‌کننده، مزارع تحت رهن خود را با منظور داشتن منافع اش به اشخاصی که مستقیماً به فعالیت زراعی می‌پرداختند به رهن واگذار میکرد. مثلاً:

"... در سال ۴۳۹ ق. م. هفت رهن‌کننده قراردادی با سه رهن‌کنندهٔ اصلی، که تجارتخانهٔ موراشو هم از آن جمله بود، بستند. طبق این قرارداد رهن کنندگان اجازه یافتند که ماهیانه سه روز مزارع خود را با آب یکی از قناتهای مذکور رفوق آبیاری کنند. در مقابل موظف بودند که یک سوم محصول زمین‌های آبیاری شده را، اعم از غله یا میوه، به عنوان "آب بها" به طرف قرارداد بدهد. همچنین باید برای هر واحد زمین مبلغ معینی پول بپردازد. اگر این رهن‌کنندگان از آب برای مشروب کردن مزرعه‌هائی که در قرارداد قید نشده بود استفاده میکردند، آب بها نیز به نسبت بیشتر می‌شد" (۱)

املاك سلطنتی که غالباً به قوهٔ قهریه به دست می‌آمد ممکن بود به صورت "تیول" که در آن وقت "باگه ..." نامیده می‌شد به خدمتگزاران شاه و سپاهیان واگذار شود. ولی، در زمان صلح، وتاوقتی که دولت به خدمت نظامی این سپاهیان احتیاجی نداشت، باید به ازای استفاده از این املاك به دولت مالیات بپردازد. اتفاق می‌افتاد که آنان، برای آنکه نمیتوانستند از عهدهٔ پرداخت مالیات برآیند، اراضی تحت تصرف خود را اضطراراً به رهن بگذارد. در این صورت غالباً نمی‌توانستند بار دیگر زمین خود را از گرو بیرون بیاورند و چون این قبیل تیول در آن وقت هنوز غیر قابل فروش بود، طلبکار به ازای مطالباتش، محصول اراضی تحت رهن خود را تصرف می‌کرد.

اما ملاّکان بزرگ کمتر در چنین موقعیّت‌های اضطراری قرار می‌گرفتند. به عکس، خود آنان غالباً مرجعی برای التجای خرده مالکان بودند. این التجاء سرانجام به از دست رفتن اراضی خرده مالکان و الحاق آنها به املاك زمینداران بزرگ منتهی میشد که هر یك در حد شاهکی اقتدار داشتند و به دستگاهی از خدم و حشم و دفتر و دیوان مجهز بودند:

"صاحبان املاك بزرگ، دارای گارد شخصی، دستگاه قضاوت و ستاد کاملی از کارمندان اداری مالیاتی و دبیران و حسابداران و غیره بودند. این مالکان بزرگ معمولاً دور از اراضی خود و در شهرهای بزرگ نظیر بابل و شوش و امثالهم زندگی می‌کردند و از محل درآمد‌های املاکشان که بوسیلهٔ مباشران آنها جمع‌آوری می‌شد، زندگی میکردند" (۲)

پس از لشکرکشی اسکندر مقدونی به ایران و در عهد "سلوکیان"، یعنی سالهای بین ۳۳۰ تا ۲۵۰ قبل از میلاد، گویا وضعیت املاك بزرگ در برخی مناطق دور دست اندکی به سود خرده مالکان تعدیل شد. ولی زمینهای بیشترین اجتماعات روستائی از جملهٔ اراضی پادشاهی محسوب میشد که مردم روستا در آن اراضی زراعت میکردند و به شاهان "سلوکی" مالیاتهای نقدی و جنسی میپرداختند وضمناً در انواع فعّالیتهای ساختمانی وخصوصاً شهرسازی به بیگاری کشانده میشدند. دستگاه دولتی "سلوکیان"، از یکطرف به منظور تسهیل کار خود و از طرف دیگر به علت اعمال نفوذ صاحب‌منصبان دولتی، دهکده‌های مجاور وتاً سیسات زراعی مربوط به آنها نظیر قنات و نهرهای آبیاری را به صورت مؤسسات مختلط به تیولداران واگذار میکردند که هر یك از آنان مالك مشروط این یا آن مؤسسه شناخته میشد:

"... این اشخاص، در مقابل کسب این حق مالکیت مشروط، حق داشتند بدون پرداخت عوارض و مالیات از زمین‌های قابل زرع و باغ و بستان که در اراضی موسسهٔ مختلط مذبور به ایشان واگذار شده و همچنین از بردگان استفاده کنند. بهرهٔ موسسهٔ مختلط مزبور (به استثنای آنچه از بخش خاص مالك مشروط بدست میآمد) به خزانهٔ پادشاهی تحویل میشد". (۳)

این شیوهٔ بهره برداری از زمین، یعنی واگذر کردن ناحیهٔ معینی از طرف پادشاه به اشخاص، بعدها با تغییرات وشکلهای گوناگونی به نامهای "اقطاع"، "سیورغال"، "تیول"، "اقطاع‌التعلیك" وغیره به صورت یك سنت تا اوان عهد مشروطه در اداره امور کشور به کار رفت. دارندگان "اقطاع" غالباً از منسوبان به شاه و صاحب منصبان لشگری وکشوری ویا از زمرهٔ اعیان و خوانین ایلات وعشایر بودند. آنان، در هر فرصتی، از راه قهر و غلبه اراضی کوچك وپراکندهٔ همجوار را غصب و به املاك خود ملحق میکردند.

در عهد دولت اشکانیان که پادشاهانشان در سالهای بین ۲۵۰ قبل از میلاد تا ۲۲۶ بعد از میلاد فرمانروائی کرده‌اند، خرده مالکان جوامع روستائی بیش از پیش تحت فشار دولت و مالکان بزرگ استقلال محدود خود را از دست میدهند. در نتیجه املاك کوچك آنان بتدریج ضمیمهٔ اراضی مالکان بزرگ میشود که در آنها از کار بردگان نیز استفاده میشد. در آن عهد، بردگان را نه فقط در تولید کشاورزی بلکه در بقیهٔ رشته‌های تولیدی و از جمله در معدن و نیز در امور خانگی بکار میگماردند. اصطلاح‌های متداولی که برای بردگان بکار میبردند "بندك" و "رسیك" بود. در عین حال برده‌های بومی را "شهریکان" و غیربومی را که طی جنگ با اقوام خارجی اسیر میشدند "انشهریك" یا "آنا شهریك" مینامیدند. گذشته از راه جنگ و غلبه، راههای دیگری هم برای برده گرفتن وجود داشت. یکی از این راهها، بردگی به علت مقروض بودن و فقدان استطاعت در ادای آن بود. در بین بردگان تعداد "انشهریك" ها بیشتر بود و از آنان غالباً در املاك بزرگ یا کوچکی که به برده داران تعلق داشت استفاده میشد:

"... غالبا اینگونه بردگان آزادی ای نسبی به میزان یك دهم یا یك چهارم کسب میکردند و این آزادی عملاً بدین معنا بود که برده - انشهریکی که به چنین آزادی نسبی نائل شده بود میتوانست به نسبت میزان آزادی‌ای که کسب کرده از ثمرهٔ زحمت خویش استفاده کند... بردگان - آنشهریکان میتوانستند این حق خویش را به اخلافی که پس از آزادی نسبی ایشان به دنیا آمده بودند منتقل کنند. ممکن بود بردگان - آنشهریکان را به رسم هدیه به کسی بدهند و این عمل غالباً در موردی که برده داران مختلف مشترکاً و به نوبه ایشان را در تصرف داشتند رایج بود. ایشان را ممکن بود به رسم گروگان و وجه الضمان داد و همچنین موقتاً در مقابل پرداخت مزد برای کارهای فصلی به اشخاص سپرد (مزد استفاده از برده به صاحب او پرداخته میشد) ..." (۴)

بردگانی که در هر یك از املاك برده داران کار میکردند، به منزلهٔ اموال همان ملك تلقی میشدند. به همین جهت در صورتی که ملکی فروخته میشد، بردگان ساکن در آن نیز به ضمیمه‌اش به فروش میرفتند. در این قبیل املاك که ممکن بود بزرگ یا کوچك باشند، بقدر وسعتشان، شاید تا پانصد بنده هم بکار گمارده می‌شدند. ولی در اینکه از مجموع فعالیتهای کشاورزی در کشور چه سهمی بوسیلهٔ بردگان صورت میپذیرفت اطلاعات کافی وجود ندارد. بین دانشمندانی هم که راجع به جامعهٔ باستانی ایران تحقیق کرده‌اند از این لحاظ اتفاق نظر نیست. "احسان طبری"، در این خصوص، وقتی که ایران را در عهد دولتهای باستانی توصیف میکند، نوشته است:

"... بنظر میرسد که بردگی هرگز در ایران بدان بسطی نرسید که در یونان و رم به چنان بسطی رسیده بود..." (۵)

بی شك در برخی از جوامع روستائی تعداد کثیری از زارعان آزاد هم وجود داشتند که در اراضی متعلق به خود زراعت میکردند. ولی آزادی آنان مقید به پرداخت خراج به دولت بود. در این صورت، هر یك از این قبیل جوامع روستائی به منزلهٔ واحد اجتماعی، در مقابل دولت و دستگاه مالی آن، ملزم به تحمل بار سنگین خراج بودند که ممکن بود به صورت نقد یا جنس و یا به هر دو صورت پرداخت شود. به همین لحاظ با وجودی که اعضای این جوامع در اراضی خود زراعت میکردند ولی کارشان بمثابهٔ وظیفه‌ای در قبال دولت بود که نمیتوانستند از آن سرپیچی کنند: در عده‌ای از روستاها که حجم تولید در آنها ناچیز بود وطبعاً قادر به پرداخت خراج نقدی یا جنسی نبودند، خراج دولتی به صورت بردن تعدادی از اهالی آنها بمنظور بیگاری و تأمین پیاده‌های سپاه دولت بود.

ادامه دارد.

یادداشتها

۱ـ م.ا. داندامایف: "تاریخ سیاسی واجتماعی هخامنشیان"، ترجمهٔ میرکمال نبی پور، از انتشارات نشرگستره، تهران، چاپ اول، ۱۳۵۸، صفحهٔ ۲۱

۲ـ م.ا. داندامایف: همان منبع، صفحهٔ ۲۰

۳ـ م.م. دیاکونف: "اشکانیان" ترجمهٔ کریم کشاورز، از انتشارات پیام، تهران ۱۳۵۱، صفحهٔ ۲۲

۴ـ م.م. دیاکونف: همان منبع، صفحات ۶۸ و ۶۹

۵ـ احسان طبری: "... جهان‌بینی‌ها و جنبشهای اجتماعی در ایران"، از انتشارات حزب توده ایران، ۱۳۴۸ صفحهٔ ۲۱

راه رشد غیر سرمایه داری

بقیه از صفحه ۶

لنین تاکید مینمود "یك انقلاب تنها در مقیاسی که از خود دفاع میکند ارزش دارد" (لنین، آثار، جلد ۲۸، صفحهٔ ۱۲۴) تحلیل عینی انقلابات ملی - دمکراتیك در کشورهای دارای سمتگیری سوسیالیستی نشان میدهد که زحمتکشان این کشورها نه تنها از دولت جدید پشتیبانی میکنند، بلکه خود در دگرگونیهای اجتماعی فعالانه شرکت کرده و عزم خود را به حفظ دستاوردهای انقلاب نشان میدهند و اجازه نمیدهند که انقلابشان راه بازگشت به گذشتهٔ منفور را در پیش گیرد.

با وجود کوششهای دامنه‌دار، تبلیغات امپریالیستی در توجیه آرزوها و امیال خود فرومانده است. امروز در شرایطی که جهان سرمایه‌داری تا گردن در بحران عمیق فرورفته، میلیونها انسان در کشورهای در راه رشد بی‌دورنما بودن راه سرمایه‌داری را با تمام وجود خود احساس میکنند. دشمنان ایده‌های سوسیالیسم علمی در برابر این حقیقت تابناك به زانو در آمدند. آنها دکترینی در اختیار ندارند که با ارائهٔ آن به توده‌ها راه غلبه بر مشکلات عظیم اقتصادی و اجتماعی را به آنها بنمایانند. تصادفی نیست که در میان محافل رهبری آمریکا دعوت به نوسازی سیاست خارجی ایالات متحدهٔ آمریکا و "جاذبه" تراشیدن برای این سیاست در افکار عمومی جهانیان پیوسته تقویت مییابد. از این رو، و - لمل دیپلمات آمریکائی با تکیه بر تجربهٔ خود به عنوان سفیر آمریکا در کنیا وجزیرهٔ سشل دعوت میکند که در سیاست ایالات متحدهٔ آمریکا برخی ارزشها و ایدآلهای پایدار گنجانیده شود. تا بتواند مطمح نظر همهٔ خلقها وبخصوص خلقهای کشورهای در راه رشد قرار گیرد. چون سمتگیری رشد این کشورها در بسیاری موارد چهرهٔ جهان را در دههٔ آینده مشخص خواهد کرد.

جاذبهٔ آرمانهای سوسیالیستی و کارآئی نظری و عملی راه رشد غیرسرمایه داری علت واقعی نگرانی این سیاستمدار آمریکائی است. او باید بپذیرد که در حال حاضر که "اکثریت کشورهای در راه رشد درك میکنند که آیندهٔ اقتصادشان رهائی از قیدهای بازار جهانی سرمایه‌داری را نوید میدهد "امکان پیروزی سرمایه‌داری بکلی از میان رفته است؛ حال آنکه نفوذ سوسیالیسم علمی چندین بار افزایش یافته است.

برای تعدادی از کشورهای آفریقائی و آسیائی که هنوز شدیداً زیر نفوذ امپریالیسم هستند، در پیش گرفتن راه رشد غیرسرمایه‌داری خالی از مشکلات نخواهد بود. با اینهمه امپریالیسم دیگر ابتکار عمل تاریخی خود را از دست داده و قادر نیست از پیشرفت کشورهای مستقل جلوگیری بعمل آورد. سوسیالیسم در بسیاری از کشورهائی که از یوغ استعمار رهائی یافته و راه رشد آزاد و مستقلی را اعلام کرده‌اند، موقعیت مستحکمی پیدا کرده است. خصلت عمیقاً علمی و نیروی حیاتی تئوری راه رشد غیرسرمایه‌داری و ضعف منتقدین بورژوائی آن با توجه به روی آوردن هرچه بیشتر کشورها به این راه رشد بیش از پیش تثبیت وتایید میشود.

مواظب باش!

خوزه لواندینو ویرا
ترجمه: م. فرنوش

خوزه لواندینو ویرا ماتیوس داگراسا در سال ۱۹۳۵ در شهر لاگوا دوفارا دورو واقع در آنگولا به دنیا آمد.

لواندینو ویرا تحصیلات دبیرستانی خود را در شهر لواندا به پایان رسانید ود رطول مدت دوازده سالی که بجرم فعالیت های ضد استعماری درزندان بسر می برد به مطالعهٔ جامعه شناسی پرداخت. پس از آزادی مشروط در سال ۱۹۷۲ در شهر لیسبون ساکن شد.

لواندینو ویرا که از سن شانزده سالگی به کار نویسندگی مشغول است، امروز از سرشناس‌ترین نویسندگان آنگولا محسوب می شود. او دبیرکل شورای نویسندگان آنگولا است.

زیکو دیا ایفوبا، یا آنطور که مادر بزرگ تاتاکسا صدایش می کرد، برادرزیکو دم درخانه‌اش نشسته بود و هیچ کاری نمی کرد. روز داشت به سر می رسید. ساعت تقریباً هفت بعدازظهر بود، اما برادرزیکو همانطور نشسته بود و تکان نمی‌خورد. زانوهای استخوانی‌اش با چانه‌اش مماس شده بود، دستهای لاغرش شل و ول افتاده بود وچشم‌هایش به انتهای خیابان آنجا که علف ها به سبزی می زدند، خیره مانده بود. خیابان هنوز آسفالت نشده بود و زمین خاکی از باران شب قبل گل‌آلود بود. نسیم سبکی از جنوب می وزید و باخودش صداهای مختلفی می‌آورد: صدای فریاد کودکانی که سربازبازی می کردند و توی حیاط خانه‌ها زیر رگبار مسلسل‌ها می‌دویدند. صدای اتومبیل هائی که در شاهراه جدید، پشت علف ها، به سرعت رد می شدند و صدای ملخ هائی که هنوز شب نشده آوازشان را شروع کرده بودند. پرندهٔ کوچکی روی شاخه درخت ایمبوندیرو که تنه خمیده‌اش روی گودال پشت خانه آویزان شده بود، نشست و شروع به خواندن آوازی محزون کرد. پرنده در انتظار باران بود.

اینجا، در این محلهٔ فقیرنشین، مردم توی حیاط های کوچك یا جلوی در خانه‌هاشان منتظر می ماندند و به ابرهائی که روی شهر جمع می شدند، نگاه می کردند و از خودشان سؤال میکردند که آیا امشب هم مثل شب های قبل، رعد و برق خواهد زد و باران سیل آسا بر روی بام ها خواهد کوفت؟ آیا امشب هم مثل شب های قبل، صدای کوبیدن درها بیدارشان خواهد کرد؟ آیا باز هم مردها را شبانه خواهند برد، تا برای همیشه ناپدید شوند؟ آیا امشب هم شبی ترسناك وجهنمی خواهد بود؟

برادرزیکو، همانطور که به این چیزها می اندیشید، به طرحی گنگ روی زمین مرطوب خیره مانده بود ــ نگا جوانا لباس سیاهی پوشیده بود و جلوی در خانه‌اش ایستاده بود. باد که می وزید لباس به تنش می چسبید و شکم بزرگش را مشخص می کرد.

بچه‌هایش جلوی پایش روی زمین چمباتمه زده بودند وبازی می کردند. جوانا پوست و استخوان بود و همین استخوان ها بود که شکم عظیمش را نگاه می داشت شکمی که یادگار شوهرش برنارد و جوائو بود که جنازه‌اش را برهنه و خونین میان گل های نرگس پیدا کرده بودند. او ساعت ها همانطور افتاده بود، چون وقتی پیدایش کردند، قلبش دیگر نمی‌تپید. هیچکس هیچوقت ندانست که واقعاً چه اتفاقی افتاده است. و بعد یکشب دیگر، تمام خانواده پدروسابالو را از خانه‌شان بیرون ریختند. خوب بود که خود پدرو خانه نبود و برای انجام کاری به لوکالا رفته بود. زبانه‌های آتشی که اثاثیه پدرو را ــ که ثمره یك عمر کار و پس‌اندازش بود ــ درخود فروبردند در چشم های بچه‌هایش اثر غریبی باقی گذشتند. در چشم های زکا و زوکسو چیز شومی وجود دارد که هروقت غروب ها با تفنگ های قلابی‌شان سربازبازی می کنند، آن چیز مثل آتش برق می زند و همه را می ترساند.

برادرزیکو درحالیکه غرق در رویاهای خودش بود چشم از علف های سبز برداشت. این علف ها مثل تیغه‌های باریکی با باد موج می زدند، همدیگر را لمس می کردند و صدائی ازخودشان در می آوردند که با صدای ملخ ها و جیرجیر و وزوز حشره‌ها هماهنگی داشت. اما زیکو زود از رویاهایش بیرون آمد و دوباره در ذهنش یك تکه زمین سیاه را مجسم کرد که بقایای خانه ای بود که سوزانده و خاکستر کرده بودند. این یك خانه دیگر بود، در یك گوشهٔ دیگر. زیکو، پاتلی را در لباس کار آبی رنگ و رو رفته‌اش مجسم کرد که هر روز صبح زود از خانه‌اش بیرون می آمد. زیکو هم که هنوز مست خواب بود، همان موقع بیرون می آمد تا خواب از سرش بپرد. او پاتلی را خوب بیاد می آورد، راه رفتنش را، اینکه شانه‌هایش را کمی بالا می آورد و دست هایش را تکان می داد، اینکه از یك بیراهه توی علف ها رد میشد و لبهٔ شلوارش که از فرط شسته شدن دیگر سفید شده بود، از رطوبت خیس می شد. وآنچه از تمام این ها باقی مانده بود، همان وصلهٔ سیاه بود که مثل یك تف غلیظ روی خاك مانده بود. یك تکه زمین سیاه، تنها چیزی بود که ازآن خانه باقی مانده بود: تنها یك خاطره.

این روزها همه چیز فرق می کرد. بچه‌ها که تمام روز را توی خیابان می‌گذراندند و همه چیز را زود یاد می‌گرفتند صدای جیپ را از دور تشخیص می‌دادند بعد جیپ ها غرش‌کنان از کنارشان رد می شدند و ابری از گرد و خاك به هوا بلند می کردند. سربازها با مسلسل‌های دستی که به شکم شان تکیه داده بودند، درجیپ ها نشسته بودند، می خندیدند و گاه به آسمان آبی نگاهی می‌انداختند. بچه‌ها سر اینکه جیپ ها مال گشتی های ارتشی اند یا دولتی شرط می بستند و اگر بازنده‌ها باختشان را نمی‌دادند همان جا وسط خیابان، جائی وسط خیابان جائی که هنوز رد لاستیك‌های جیپ مانده بود، دعوا و مرافعه راه می افتاد.

غروب غلیظ تر می شد و کم کم با سیاهی شب در می آمیخت. باد مردم را دعوت می کرد که از خانه‌هاشان بیرون بیایند و قبل از قفل کردن درها و پنجره‌ها یکدیگر را ببینند و حرف بزنند. ممکن بود این آخرین دیدارشان باشد. وشب، شب دوزخی آرام آرام سر می رسید، عبای سیاهش را بر سر و روی خانه‌ها می کشید و ترس را در دل مردم جا می کرد. شب وادارشان می کرد به خاطر بیاورند که بزودی ساعت ۸ فرا خواهد رسید، ساعت حکومت نظامی، ساعتی که پس از آن هیچ کس نباید به خیابان بیاید، اگرنه، صدائی آشنا برخواهد خاست، که خیلی شبیه به صدای یك چرخ خیاطی قدیمی است و از صدای وزغ‌ها در لجنزار بلندتر است. از درختان آهنین با ریشه‌های سمنتی که میان خانه‌ها کاشته بودند، چشم های مرگبار فرمانروایان شب بر خیابان خاموش دوخته می شد. هنگامیکه این نورافکن ها روشن می شدند، دیگر کسی بیرون نبود و زندگی تنها درداخل خانه ها و در قلب های سرسخت مردم به جریان خود ادامه می داد.

ندونانا همسر زیکو بیرون آمد. حرکاتش سست و بیحال بود. ایستاد و به پشت استخوانی شوهرش نگاه کرد که نشسته بود و با سری فرو افتاده به گودال پر از باران خیره شده بود. فونسو، کودك شیرخواره بیدار شده بود وبا سرزندگی پستان سیاه و ورم کرده مادرش را بالب هائی که از خواب طولانی پف‌کرده بود، می مکید. زیکو سرش را بلند کرد و لبخند زد، لبخندی گنگ که از اعماق وجودش، از ته دلش بیرون می آمد. همانطور که نشسته بود فقط می توانست یکی از پستان‌های ندونانا را ببیند که سیاه و سنگین بود و یکمرتبه احساس شادی به همراه گرمای مطبوعی به سراغش آمد و چیزی را به نظرش آورد که او اصلاً متوجه نشده بود: او زندگی را حس کرد، زندگی در خون سرخی بود که با اشتیاق در رگهائی آبی و ضخیم، زیر پوستی براق و ابریشمین جریان داشت. "حتماً بچه اذیتت می‌کند". زیکو وانمود کرد که از دست آن موجود کوچك و شکم پرست که آنقدر محکم سینهٔ مادرش را می مکد، عصبانی است.

"وقتی اینطور تنها می نشینی به چی فکر می کنی؟"

"به چیز بخصوصی فکر نمی کردم، فقط نگاه می کردم..."

"به چی نگاه می کردی؟"

زیکو سرش را بلند کرد و نگاهی به همسرش انداخت. ندونانا چشم هایش را پائین انداخت. بعد زیکو گفت:

"داشتم به گریگوریو فکر می کردم. به زندگی که الان زنش داره. باید کارکنه، از بچه‌ها مراقبت کنه..."

ندونانا بچه چاق و سنگینش را، فونسویش را که از بدن جوان و قوی او تغذیه می کرد، توی بغلش جابجا کرد وسؤالی کرد که خودش هم جوابش را می دانست:

"اون هنوز توی زندانه؟"

"بله".

"برادرش هم همینطور؟"

"وقتی اومدی بیرون داشتم به همین فکر می کردم. به برادرش. اما چشمم افتاد به اون زنبور که روی زمینه".

"زنبور؟ زیکو من با زماریا حرف زدم، اون خیلی محکمه..."

"اوه، من به اون فکر نمی کردم..."

او دوباره چیزهائی را که قبلاً شنیده بود بخاطر آورد و فکرهائی که از زمان دستگیری گریگوریو هرگز رهایش نکرده بودند باز به سرش هجوم آوردند. این ها فکرهائی بودند که برادر کوچکتر گریگوریو مدام درباره‌شان حرف می زد، شاخ و برگشان می داد و کاملشان می‌کرد. مدام شعله این افکار را در درون زیکو دامن می زد و با گذاشتن سنگی روی سنگ دیگر بنای این عقاید را محکم می کرد. زیکو او را مجسم کرد که روبرویش ایستاده است و دست هایش را ــ دست های نیرومند یك مکانیك را ــ با پارچه‌ای پاك می کند و می خندد. زیکو بیاد آورد که یك روز این حرف احمقانه را به او زده بود "هرچه باید اتفاق بیفتد، می افتد، همه این حرف های تو وقت تلف کردنه".

"تو واقعاً اینطور فکر می کنی زیکو؟ تو، دوست من؟ پس گوش کن ببین چی بهت می گم. یه زنبور با کند و بد نیاد نمی آد. باید کند و رو بسازه، ذره‌ذره. زحمت داره، صبر و حوصله می خواد. می دونی؟"

و حالا در این شب دوزخی که با چکمه‌های سنگینش غروب را زیر پا له می‌کرد، زیکو به روشنی می دید که چطور زنبور صبورانه کارش را انجام می داد. با حرکاتی آهنگین پاهایش را با بالش پاك می کرد و بدن کوچکش را تاب می داد. خطوط زرد و سیاهی که روی تنش بود به یك پیراهن ورزشی می مانست که به مقیاس زیادی کوچك شده باشد. زنبور ذره ای خاك برمیداشت و آن را به ذرات بی‌شمار دیگری که دیوارهای خانه‌اش را تشکیل می دادند می چسباند. و روزهای روز، روزهای بیشمار، یکی پس از دیگری می گذشتند و زنبور دانه‌های خاك را به لانه‌اش می برد تا بتواند آنجا تخم بگذارد. لانه‌اش را از غذا پر میکرد در آن را می بست و در موعد مقرر نسل تازه‌ای از زنبور های جوان در لانه پدید می آمدند و باز زندگی جریان خود را از سر می گرفت.

و هر چه مادر بزرگ تاتاکسا سعی می کرد این لانه را با جارو خراب کند موفق نمی شد. این نبردی بود که همیشه مادر بزرگ در آن شکست می‌خورد. طرف غروب، زنبور جائی را که خاك قرمز خوبی داشت پیدا می کرد و با آرامش و استقامت کسی که از پیروزی نهائی خود مطمئن است هر چه را که دشمن خراب کرده بود تعمیر می کرد و ساختمان خانه اش را دوباره می ساخت. زیکو زنبور را میدید و پی می برد که چقدر حرف های زماریا درست بوده است. بطور قطع حرف های او درست بوده است. انسان باید مثل زنبور کارکند. با صبر و استقامت.

زیکو بلند خندید. با شادمانی به خودش خندید. حالا خوب می فهمید: زماریا یك زنبور بود. او ذرات این افکار را در ذهن زیکو کاشته بود و هر روز، به تدریج در صحبت هایشان این افکار را توسعه داده بود و آتشی را که در دل زیکو می‌سوخت، شعله‌ور کرده بود.

همسرش با لحنی که رنجش را نشان

می داد گفت: "زیکو تو گوش نمی کنی! آدم حتی با سگش هم اینطور رفتار نمیکند من دارم حرف می زنم و تو اصلاً جوابم رو نمی دی!"

"متأسفم. داشتم فکر می کردم. الان میام تو".

اما ندونانا رفته بود. زیکو صدای جاجا خواهر جوان ندونانا را می شنید که با گستاخی میگفت:

"او هم مثل همهٔ مردها خودخواهه مردها فقط یك فکر توی کله‌شونه، اونم رختخوابه". و می خندید.

مادربزرگ تاتاکسا خندهٔ مخصوصش را که شبیه صدای سوت بود سر داد و دست‌هایش را به هم کوبید. باد با برگ‌های نخلی که در حیاط خانه روئیده بود بازی میکرد و صدای خش‌خش آن با صدای خنده رئیس خانواده در هم میآمیخت. دو پرندهٔ کوچك برای وقت گذرانی به نرمی آواز می‌خواندند. آنها منتظر بودند تا خورشید دوباره در بیاید تا بتوانند بازانجیرها و پروانه‌ها را ببینند و جائی برای خود شان پیدا کنند تا از سنگ وتلهٔ بچه‌ها در امان باشند.

مادربزرگ تاتاکسا و جاجا (او دوست داشت شوهرخواهرش با این اسم صدایش کند) تمام عصر را مشغول درست کردن کیك مانیوك بودند. ندونانا یکشنبهٔ پیش رفته بود و مانیوك خریده بود. جاجا زود از خواب بیدار نشده بود. گفته بود که میخواهد یکشنبه را خوب بخوابد. اما در عوض قول داده بود از بچه‌ها مراقبت کند. بعد ندونانا در حالی که خیلی خسته بود و از شدت گرما جوی‌های عرق از تن زیبایش جاری میشد، از بازار برگشته بود.

چه زندگی‌ای! آنها هر روز از روز قبل بی پول تر میشدند و قیمت ها هر روز بیشتر و بیشتر میشد.

وقتی ندونانا راجع به جنس‌هائی که این روزها میفروشند با زیکو حرف میزد، مادربزرگ زیرلب عرعر میکرد، شاید یاد روزهای جوانیش میافتاد که در بازار جنس خرید و فروش میکرد.

"فقط این رو نگاه کن زیکو! توبه این میگی مانیوك؟ اصلاً آب نداره، خشکیدهٔ. بارون کم اومده، محصول بده، مردم دارن خانه‌هاشون روتوی ایسکولووبیگو ترك میکنن و برمیگردن جنگل..."

وسراسر هفته، هر وقت زیکو از سر کار برمیگشت، به ریشه‌های خشك و زرد مانیوك که توی یك کاسهٔ آب گذاشته بود - خودش هم نمیدانست چرا - سرمی زد. دو روز کافی بود تا ریشه‌ها پر آب و گوشتالود شوند، اما اصلاً تغییری نکرده بودند.

مادربزرگ تاتاکسا که مثل همهٔ پیرها پاهایش را روی زمین میکشید، زیر سایهٔ نخل سروصدا راه انداخته بود و غرمیزد: "نگاه کنین، مانیوك به این خشکی... خنده داره، واقعاً که! چی میشه از این درست کرد؟ اونوقت بهم میگن کیك خوب درست نمیکنم..."

زیکو بالاخره نفهمید که مادربزرگ کیك را چطور درست کرد. ندونانا بچه را روی تشکی نزدیك به خودش گذاشت تا بتواند مگسها را از روی او بپراند و با مادربزرگ از آن ریشه‌های خشکیده کیك را درست کردند. تا دیروقت این کار طول کشید. مادربزرگ ریشه‌ها را چنان تراشید که حتی یك گره هم روی آن باقی نماند. او خوب حوصلهٔ این کار را داشت. بعد آن را در نمك و چیزهای دیگر که لازم بود جوشاند. وقتی ندونانا کیك های آماده را توی برگ موزمی پیچید، به دوستش تیتا فکر میکرد، که شوهرش در زندان بود و هیچکس اجازه نداشت او را ببیند. هر جمعه میشد برای او لباس میبرد اما نمیگذاشتند کسی غذا ببرد.

ندونانا بعداً به شوهرش گفت: "خوبه چند تا کیك هم به تیتا بدهیم. وقتی برای شوهرش لباس میبره میتونه کیك ها رو هم بهش بده."

زیکو که روز سختی را در کارخانه گذرانده بود و خیلی خوابش میآمد، نتوانست چشمهایش را باز نگهدارد این بود که زیرلب گفت: "بله." بعد پشتش را با دیوار رخ داراند و خوابش برد.

وحالا، در حالیکه دم در خانه‌اش نشسته بود و جیپ های گشتی را نگاه میکرد که طول خیابان را میرفتند و می‌آمدند، فکر کرد که فردا، سه شنبه باید صبح زود از خواب بیدار شود و سر راهش کیك ها را به تیتا بدهد. جیپ ها با سرعت زیادی رد شدند و ابری از گرد و خاك به هوا بلند کردند، که بعد آرام روی مردم، روی خانه‌ها و روی همه چیز نشست. درست مثل یك هشدار گنگ و بی صدا. مردانی که کلاه خود های آهنی به سر داشتند، مردمی را که در سایهٔ خنك جلوی خانه‌ها شان نشسته بودند نگاه میکردند و میخندیدند. باد آرام شده بود و علف ها به نرمی تکان می‌خوردند. خش‌خش نخل مثل یك موسیقی آرام بود که در غرش جیپها گم میشد و باد مثل این بود داشت خفه میشد و آخرین نفس‌هایش را میکشید. گرمای شدید از راه میرسید و ابرها میرفتند تا آسمان را دور خود بپیچند.

زیکو برخاست و خمیازه کشید. تمام مفاصل بدنش به صدا درآمدند. گوشتی در بدنش نبود که استخوانها را نگهدارد. جیب‌هایش را گشت، بستهٔ سیگارش را پیدا کرد و یك سیگار آتش زد. با اولین پکی که به سیگار زد انگار خشمی را که از دستگیری گریگوریو، حرفهای برادرش، خانه های سوخته و سربازبازی بچه ها در او جمع شده بود با دود سیگار بیرون داد. این خشم درست مثل آهن مذابی بود که توی کارخانه با آن سروکار داشت. زیکو حس کرد که این آهن مذاب دارد درون بدنش پخش میشود و درست مثل اینکه آنرا توی قالب ریخته گری بریزند، روحش را پرمیکند و به دنبال راهی برای خروج، سروصدا را می‌اندازد و های و هو میکند. اما همانطور که برای فلز قالبگیری شده راه فراری نیست و باید آنقدر توی قالب بماند تا تبدیل به فولاد سرد و سخت شود، برای خشم زیکو هم مفری نبود، سرد میشد و به شکل یك جسم منجمد و سنگین توی سینه‌اش شکل میگرفت.

دود سفیدی که فوت میکرد درست مثل باد بود، منتهی گرمتر. توی حیاط پشت خانه، دو پرندهٔ کوچك هنوز توی درخت نخل نشسته بودند، اما دیگر آواز نمیخواندند. حالا داشتند با همدیگر گپ میزدند و صدایشان را خیلی پائین آورده بودند. غروب آنقدر ساکت و آرام بود که زیکو میتوانست صدای ترق ترق آتش و قل‌قل آب را بشنود. میتوانست صدای قدم‌های سبك جاجا را بشنود که میرفت و میآمد و کیك های آماده را روی میز میگذاشت.

"زیکو از خستگی زهوارت در رفته؟"

طرز حرف او زیکو را خیلی ناراحت میکرد و در واقع خونش را به جوش میآورد. زیکو نمیدانست چرا خواهر زن ندونانا آنقدر ناراحتش میکند. اما هر بار که اتفاقاً به هم برمی‌خوردند، یك چیزی پیش میآمد. زیکو جوابی نداد و فقط نگاهش کرد. چشمهای درشت جاجا پر از بدجنسی بود و دندانهایش ریز و خیلی سفید بودند. قبل از آنکه زیکو به خودش بیاید، او آن طرف خیابان بود و داد میزد: "برزا! برزا!"

برادرزن بزرگ برنارد و جوائوی مرحوم بیرون آمد، دو سوی خیابان نیمه تاریك را نگاه کرد و دید روبروی زیکو، آن طرف خیابان ایستاد.

"عصربخیر، برادرزن زیکو."

"عصربخیر."

برزا ی شانزده ساله لباس کهنهٔ مادرش را که خیلی برایش بلند بود، بتن داشت. مادرش از او بلند قدتر بود. لباس که زمانی رنگ اصلی اش سیاه بود، حالا از فرط شسته شدن بیرنگ شده بود. جاجا چیزی در گوش برزا گفت و هر دو خندیدند. آن ها به پچ پچ کردن و خندیدن ادامه دادند. جاجا میدانست که این یکی از چیزهائی است که شوهرخواهرش را از جا به در می‌برد. او همیشه می گفت که فقط دزد ها همه‌چیز را پنهان می‌کنند، در حالیکه مردمان شریف باید بلند حرف بزنند تا دیگران هم حرف هایشان را بشنوند.

باد تلاش می‌کرد ابرها را پراکنده سازد و علف ها را دوباره به رقص درآورد و پرنده‌ها را وادارد تا نزدیك زمین به پرواز درآیند و پناهگاهی برای شب بیابند. باد صدا می‌کرد. صدای باد، صدای خنده نرم دختران و صدای جیپ ها در هم می‌آمیختند و رشتهٔ افکار زیکو را پاره می‌کردند. تنها چیزی که زیکو می فهمید این بود که خشم عظیمی در او ورشد می کرد و مثل یك لحاف گرم او را در خود می پیچید. زیکو وقتی صدای اعتراض برزا را شنید، سیگار از دستش لرزانش افتاد و از جا پرید.

"گه‌سگ ها، برید با خواهرتون لاس بزنید!".

سربازها خندیدند و براهشان ادامه دادند. چند قدم بیشتر نرفته بودند که دوباره برگشتند، دخترها را نگاه کردند و قهقهه زدند. یکی از آنها کوتاه قد بود با پوستی تیره و دیگری بلند و زیبا بود و پوستش خیلی روشن بود. وهمین دومی بود که سعی کرده بود با جاجا لاس بزند. او فریاد زده، گفته بود: "هی، بچه‌ها گه حکومت نظامی نبود، الان من وتو با هم داشتیم یك نی‌نی کوچولو درست می‌کردیم..." سربازها آرام به طرف انتهای خیابان رفتند. از دور به نظر می‌آمد که دو تا کفتار در سایه خانه‌ها کمین کرده‌اند تا یکمرتبه بر سر قربانی بپرند و خون او را بمکند.

برادرزن زیکو باز در عالم خودش فرو رفته بود، اما وقتی دوباره به خودش آمد سربازها دیگر کاملاً دور شده بودند، اما هنوز می‌خندیدند، دوروبرشان را نگاه می کردند و به دخترها علامت می دادند.

"کثافتهای بد ترکیب! یك نگاه توی آینه بخودتون بندازید، صورت بد ترکیبتون از کثافت پوشیده شده!" جاجا جیغ و داد می‌کرد و به سربازها بد و بیراه می گفت، اما انگار که در عین حال می خندید. عاقبت هم نتوانست خودش را نگهدارد و خنده را سر داد. مروارید بود که پشت مروارید با شادمانی از دهانش بیرون می ریخت.

مادربزرگ تاتاکسا هم توی خانه می‌خندید و تمام چربی‌های بدنش بی اختیار به لرزه در می‌آمد.

"بارك الله دخترها! ها- ها- ها! بازهم با رشون کنین! ها- ها- ها! این حرومزاده‌ها رو ادب کنین!"

رفتار زن‌ها برادرزن زیکو را واداشت تا دوباره بنشیند. زنش به آرامی او را نگاه می‌کرد و مادربزرگ از حاضرجوابی نوه لذت می برد. دندان‌های زیکو به هم کلید شده بود، دستهایش میلرزید و انگشتهایش بی اختیار باز و بسته می شد. خشمش که مثل آهن مذاب بود می خواست سر برود و همه جا را پرکند. قلبش دیگر لبالب شده بود و سنگینی می کرد. یك سوأل مدام در سرش تکرار می شد: "چرا؟ چرا دنبالشان ندویدی و کتکشان نزدی؟ و آن خشمی که درونش بود دنبال مفری می گشت، توی گلویش گیر می‌کرد و به صورت رشته ای از کلمات، تنها کلمات، بیرون می ریخت. هیچ آبی نمی توانست قلب مشتعل زیکو را خاموش کند.

"قحبه‌ها، خجالت نمی کشین؟ فقط دلتون می خواد با این سربازها بخوابین هان؟ اونم موقعی که همه دارن توی زندان تلف میشن..."

جاجا در حالیکه از این توهین چشم‌هایش آتش گرفته بود و دندانهایش برق تهدید آمیزی می زد، روی زیکو پرید:

"دهنت روببند لعنتی! مثلاً بهت برخورد بی‌غیرت؟ چرا کتك شون نزدی، هان؟ جواب بده، چرا کتك شون نزدی؟"

جاجا با سینه‌های زیبایش روی زیکو افتاده بود، او را به زمین میخکوب کرده بود و با پررو‌ئی لبخند میزد و فحش می‌داد:

"تو دیگه وضعت خیلی درسته! چطور شد از شرافت خانوادگی‌ات دفاع نکردی؟ چرا پشت من رو نگرفتی؟ چرا جوابم رو نمی دی؟ تو اصلاً دنبالشون رفتی، هان؟ دیگه از دست تو کارهات خسته شدم، لعنتی!"

ندونانا دوید تا جدایشان کند، اما زود تر رسیده بود و جاجا را برده بود. مادربزرگ تاتاکسا هم آمد بیرون. اما دیگر چیزی نبود تا تماشا کند. فقط ندونانا داشت شوهرش را می برد توی خانه. زیکو به سختی نفس می‌کشید. سعی کرد سیگاری روشن کند، اما آنقدر دستهایش میلرزید که نتوانست. لباس کار یك تکه‌اش شل وول شده روی بدن استخوانی‌اش آویزان بود. مادربزرگ نگاهی کرد، سرش را تکان داد و حرفی نزد. ندونانا وانمود می کرد که دارد چیزهای بچه را مرتب می‌کند، او را غذا می دهد و می خواباند. جاجا بطرز عصبانی کننده‌ای جلوی دست و پای همه را می گرفت و از چهره‌اش پیدا بود که فقط منتظر است تا زیکو چیزی بگوید تا او دوباره جار و جنجال راه بیندازد و کینه‌ای را که توی سینه‌اش جمع شده است، سرا و خالی کند و انزجارش را از بی غیرتی اونشان دهد. جاجا توی دلش به آن سربازو به تمام مرد ها که می‌خواستند با او مثل یك عروسك ور بروند فحش می‌داد. او از دست خودش هم عصبانی بود. از دست زندگی‌شان هم عصبانی بود. او دیگر سر در نمی‌آورد که مردم چطور حس می‌کنند و چطور فکر می کنند. اما جاجا نتوانست آنچه را که می‌خواست بگوید، چون مادربزرگ تاتاکسا دستش را گرفت و فرستادش توی حیاط تا از آتش مراقبت کند، در ضمن ندونانا و زیکو با هم تنها باشند.

زیکو دراز کشیده بود و سیگار میکشید. در تاریك روشن اطاق از این کار لذت می‌برد. تاریکی کمك می کرد تا آن آهن مذاب که بر اثر فشار این روزهای وحشتناك در درونش شکل گرفته بود، راهی برای خروج پیدا کند. چشم‌های ندونانا - گرچه به سیاهی چشم‌های جاجا نبود (آن دختر

بقیه در صفحهٔ ۶

بقیه مواظب باش!

چشم‌های زیبائی داشت) ـ در تاریکی می‌درخشید. او به شوهرش نگاه می‌کرد. نورافکن‌ها روشن شده بود و انگار که این محله فقیرنشین را لخت و برهنه می‌کردند. شب روی آن‌ها می‌افتاد، شب غارتگری که به مراتب بدتر از شب‌های بی‌مهتاب زمان‌های قدیم بود. و باد که از گرما شکست نخورده بود، ابرهای سنگین را محاصره می‌کرد و آوازش را بالای درختان و زیر شیروانی‌ها سر می‌داد، علف‌ها را وامی‌داشت تا روی زمین بخوابند و به ابرها چنان حمله می‌برد که اگر یکی‌شان می‌خواست فرار کند، دنبالش می‌دوید و بی‌درنگ بر پهنه آسمان متلاشی‌اش می‌کرد. از توی حیاط صدای آب می‌آمد که توی دیگ می‌جوشید. و زیر درختان نارون، مادربزرگ با زبه حاضرجوابی و زرنگی جاجامی خندید. چشم‌های ندونانا مثل همان اولین روزهای آشنائی‌شان برق می‌زد. با آن دقت و توجهی که مگس‌ها را از روی پسرشان کنار می‌زد، می‌خواست نشان دهد که چقدر شوهرش را دوست دارد.

زیکو برخاست، بچه را در آغوش کشید و سیگارش را توی حیاط پرت کرد. بعد یک تکه روزنامه کهنه برداشت، بازکرد و کیک‌ها را در آن پیچید. همه این کارها را خیلی آهسته انجام داد. سرفرصت بسته را با یک تکه نخ بست، و در تمام این مدت سعی کرد به زنش نگاه نکند. او هم برخاست و کنار شوهرش ایستاد. حرفی نزد. صبر کرد. زیکو بسته را زیر بغلش گذاشت، ندونانا را نگاه کرد و انگار که دنبال بهانه‌ای می‌گردد با پایش روی زمین خطوط بی‌شکلی رسم کرد.

"پس من میرم. فردا هم نمی‌تونم.... خیلی دوره. این رو برای تیتا می‌برم باشه؟"

ندونانا نگاهش کرد، اما جواب نداد.

"فردا نمی‌تونم برگردم نانا...."

"زیکو نرو. این موقع تنها نرو. هوا تاریک شده، میدونی که اگه کسی ببیندت....."

برادر زیکو (آنطورکه مادربزرگ تاتاکسا دوست داشت صدایش بزنند) لبخند زد. هشدارهای زنش نگاه او را محکم‌تر می‌کرد. همانطورکه به ندونانا گوش می‌داد، حس می‌کرد که دوباره اعتماد به نفسش را به دست آورده است.

"هیچکس من رو نمی‌گیره ندونانا. گذشته از این هنوز ساعت هشت نشده.... نگران نباش. برمیگردم".

ندونانا چشم‌های زیبایش را که در این لحظه حتی سیاه‌تر از چشم‌های جاجا شده بود به زیکو دوخت و خیلی آهسته گفت "مواظب باش زیکو، یادت باشه که برنارد و...."

زیکو لبخند زد. یک لبخند وسیع و مهربان. نمی‌خواست نه با مادربزرگ که کنجکاوانه در چهارچوب در ایستاده بود و آنها را نگاه می‌کرد حرف بزند و نه با جاجا که آرام نگاهش می‌کرد و حالتی دوستانه داشت.

زیکو گفت: "اینطوری نگام نکنین، من برمیگردم". و رفت.

باد حالا سخت شده بود و خاک، برگ‌های خشک و تکه‌های کاغذ را مثل پروانه در هوای داغ به پرواز درآورده بود. چراغ اتومبیلی در دوردست، تاریکی شاهراه را شکافت. نورافکن‌ها سراسر طول خیابان را که خاک سرخ آن بر اثر رفت و آمد پایان‌ناپذیر جیپ‌ها سفت شده بود، روشن می‌کردند. اما خانه‌های این خیابان بهترین دوستان زیکو بودند. آن‌ها یکی پس از دیگری سایه‌های مهربان خود را در اختیار بدن نحیف و استخوانی او می‌گذاشتند. او خود را به دیوارها نزدیک می‌کرد و با احتیاط جلو می‌رفت. شب در کمین او نشسته بود. هیچکس نمی‌بایست پس از ساعت حکومت نظامی بیرون بیاید، اما این وظیفه زیکو بود که به تیتا، دوستی که رنج می‌کشید سر بزند. پشت سر او، در تاریکی، هشدارهای ندونانا باقی مانده بود، با سکوت دوستانه جاجا و صدای پیر و عاقل مادربزرگ تاتاکسا که می‌گفت: "پسرم مواظب باش".

زیکو لبخند زد، بسته را به خودش چسباند، و توی تاریکی ذوب شد. شب آنگولائی ما دیگر چترش را کاملاً بر فراز آسمان این محله فقیرنشین گسترده بود. چتری که سرخ و سیاه بود و یک ستاره زرد رنگ روی آن می‌درخشید.

لواندا مه ۱۹۶۲

راه رشد غیرسرمایه‌داری...

اقتصادی دولت و محدود کردن مطلق انسانی عناصر استثمارگر جریان دارد. به همین منظور است که مرکز ثقل در رشد صنعت متوجه بخش دولتی میگردد، در زمینه لغو مالکیت های فئودالی بر اراضی اقدامات قاطع به عمل میآید و موسسات خارجی ملی میشوند. بدیهی است که این تصمیمات موجب استقرار حاکمیت کشورهای جوان بر منابع ملی شان میشود. تنها در این صورت آنها امکان میابند کادرهای خاص ملی شان را تربیت نمایند. مثلاً در برمه از اواسط دهه هفتاد بخش دولتی هشتاد درصد صنایع استخراج و شصت درصد صنایع تبدیل مواد را در دست گرفت. در الجزایر ۸۵٪ تولید صنعتی متعلق به موسسات بخش دولتی است. در این کشور صنایع استخراج، تبدیل مواد و حمل و نقل نفت و گاز ملی شده است. به گفته کارشناسان صندوق بین‌المللی پول "رشد اقتصادی الجزایر مرهون حجم زیاد و روزافزون سرمایه‌گذاریهای دولتی بر اساس برنامه‌ریزی متمرکز بوده است". در تانزانیا، تمامی سیستم بانکی و بیمه قریب ۷۰٪ صنایع استخراج، ۴۰٪ صنعت تبدیل مواد و ۵۵٪ حمل و نقل ها ملی شده

در مرحله کنونی عمده‌ترین وظیفه کشورهای دارای سمتگیری سوسیالیستی پایه ریزی رشد آتی شان است. این کشورها در بنیان نهادن اقتصاد ملی مستقل، محو وابستگی به سرمایه انحصارگر خارجی، کامیابیهای مهمی بدست آورده اند. هرچند این عامل نتیج فوری ملموسی ندارد، در عوض چشم‌انداز مطمئن و استواری برای پیشرفت اجتماعی ـ اقتصادی است.

تجربه کشورهای دارای سمتگیری سوسیالیستی نشان داده است که نظام استعماری را میتوان از طریق برنامه‌ریزی دقیق و تعرض سازمان یافته به مواضع سرمایه‌های انحصاری با موفقیت از میان برداشت. مثلاً در الجزایر، پیش از ملی کردن دارائیهای انحصارات نفتی اقدامات قاطعی در زمینه تربیت کارشناسان محلی، نصب لوله‌های جدید نفتی، تاسیس ناوگانهای نفتکش و تضمین بازارهای جدید صورت گرفت. در واقع علت اینکه تانزانیا با مشکلات ناشی از ملی کردن روبرو نگردید، مرهون اقدامات دقیقی است که از پیش برنامه‌ریزی شده بود. بخش دولتی در این کشور عمدتاً شامل صنایعی است که میتواند ظرف مدت بالنسبه کوتاهی به افزایش صادرات و در نتیجه به بالا رفتن ذخایر ارزی کشور کمک کند.

بخش دولتی پایه اقتصادی راه رشد غیرسرمایه‌داری در کشورهای تازه‌رهائی یافته است. این بخش باید مواضع مهم اقتصادی را در دست گیرد تا بتواند همه ساختارهای سرمایه‌داری و ماقبل سرمایه‌داری را دگرگون سازد. در مرحله کنونی رشد اجتماعی کشورهای جوان ترکیب مناسبی از بخش دولتی و خصوصی امری حیاتی و ضروری است. در برخی از صنایع بخصوص در بخش خدمات که عده بیشماری از بازرگانان خرده ـ پا و صاحبان شرکتهای کوچک را در برمیگیرد، امکان قبضه کردن فوری موسسات خصوصی از نظر اقتصادی یا سیاسی به هیچوجه وجود ندارد. روش معقول آن است که دولت کلیه منابع و امکانات خود را در صنایع کلیدی که تاثیر تعیین کننده‌ای بر تمامی اقتصاد دارند، متمرکز کند. این امر امکان نظارت بر کار موسسات خصوصی و استفاده از امکانات بالقوه تشکیلاتی و مالی سرمایه‌های خصوصی را در جهت ایجاد یک اقتصاد مستقل فراهم میآورد.

هم‌اکنون راه رشد غیرسرمایه‌داری در اقتصاد و سیاست کشورهای جوان نخستین ثمرات مشخص خود را برای زحمتکشان به بار آورده است. مثلاً در جمهوری خلق کنگو اقدامات متعددی در زمینه بالا بردن سطح زندگی زحمتکشان صورت گرفته است. قیمت های ثابت برای کالاهای پرمصرف، در جای نخست برای محصولات غذائی تضمین شده است. کارکنان و کارگران ادارات و کارخانه‌ها در تانزانیا در دهه اخیر از افزایش دستمزد چشمگیری برخوردار بوده است این افزایش به نسبت ۱۲٪ در سال است. سطح زندگی مردم الجزایر نیز بطور مداوم بهبود میابد.

هنگام ارزیابی دستاوردها و موفقیتهای کشورهائی که راه رشد غیرسرمایه‌داری را انتخاب کرده اند، باید این نکته را در نظر داشت که کشورهای مورد بحث در گذشته‌ای نه‌چندان دور در فهرست عقب مانده‌ترین کشورها قرار داشتند. اگر فعالیتهای خصمانه و تخریبی ارتجاع داخلی و نیروهای امپریالیستی در میان نبود، نتایج این تحولات اجتماعی ـ اقتصادی از این هم فراتر میرفت.

وارونه جلوه دادن دگرگونیهای سیاسی در کشورهای دارای سمتگیری سوسیالیستی، ناسزا گفتن به سیستم سیاسی و نظام دولتی این کشورها جزء مکمل تحریفات بورژوائی در بی‌اعتبار کردن تجربه رشد غیرسرمایه‌داری است. ایدئولوگهای بورژوائی، حکومتهای دمکراتیک انقلابی را به اعمال زور مطلق و پایمال کردن حقوق انسان و آزادیهای دمکراتیک متهم میکنند. این کارزار تبلیغاتی علیه کشورهائی که بتازگی راه رشد غیرسرمایه‌داری را انتخاب کرده اند و طبیعتاً در آنجا مبارزه حادی بین نیروهای دمکراتیک انقلابی و ضد انقلاب مورد حمایت امپریالیسم جریان دارد، وسعت و دامنه ویژه‌ای پیدا کرده است. تبلیغات امپریالیستی میکوشد که مبارزه طبقاتی روزافزون این کشورها را ناشی از ماهیت ضد خلقی حکومتهای دمکراتیک ملی قلمداد نماید. مثلاً در مورد انقلاب اتیوپی، مطبوعات غربی مدعی اند که نظام حاکم در این کشور که محصول تحولات انقلابی آن میباشد، ماهیت استبدادی و بوروکراتیک دارد. این منابع حملات ارتجاع داخلی را مخالفت شدید مردم با حکومت جا میزنند.

صفحه ۳

تحولات آنگولا

زیرکشت است. کمبود نیروی کار مهمترین مسئله ایست که دولت در زمینه کشاورزی با آن مواجه است. در حال حاضر بخش عمده‌ای از قهوه و نیشکر توسط داوطلبان شهرنشین جمع‌آوری میشود به عنوان نمونه، در اکتبر گذشته، ۶۰ تیم داوطلب در مزرعه نیشکر "قهرمانان کاکسیتو" در شمال لواندا سرگرم کار شدند. در روستاهای آنگولا روابط پدرسالاری و اقتصاد طبیعی حکم‌فرماست. بدینجهت حزب مپلا و دولت آنگولا توجه خاصی به بالا بردن سطح عمومی فرهنگ مردم این نقاط مبذول میدارند. در این زمینه دولت و حزب به معرفی شیوه‌های جدید کشاورزی و تشویق دهقانان بتولید و مصرف تعاونی پرداخته‌اند.

در مدت چهار سال ۴۵۰ واحد کشاورزی تعاونی با مساحت بیش از ۴ میلیون هکتار تاسیس شده است. به منظور احیای اقتصاد، واحدهای کوچک و متوسط کشاورزی اجازه فعالیت کسب نموده اند. نقش دولت در توزیع رو به افزایش است تعداد روزافزونی از "مغازه‌های خلق" تاسیس شده است. کارگران در کارخانه‌های محل کار خود محصولات مصرفی و مواد غذائی خریداری میکنند. مراکز اقتصادی و اداری دولت تکوین میابد. در بسیاری از این واحدها کارگران و دهقانان آگاه به کار گمارده شده اند. گسترش دموکراسی در مراکز دولتی بتناسب بالا رفتن سطح سواد آموزی به پیش میرود. تا سال ۱۹۷۹ نزدیک به ۱۹۰۰۰۰ آنگولائی خواندن و نوشتن فرا گرفتند.

از دیگر مسائلی که حزب مپلا بآن پرداخته بازسازی حزب است. بدینمنظور در ۱۷ ایالت کمیته‌های حزبی برپا شده است همچنین واحدهای حزبی در برخی از مراکز اداری تاسیس گردیده است. عضوگیری حزب با موفقیت انجام میپذیرد. تقاضانامه‌های داوطلبان در میتینگهای عمومی حزبی با شرکت وسیع کارگران مورد بررسی قرار میگیرد. در حال حاضر مپلا بیش از ۸۰۰۰ عضو و همین تعداد کاندیدا دارد که در بیش از ۱۰۰۰ شعبه مشغول فعالیتند. شبکه تعلیمات سیاسی حزب شامل یک موسسه مرکزی و هفت موسسه ایالتی میباشد که سرگرم آموزش تئوری مارکسیست ـ لنینیستی است. ایجاد سازمانهای توده‌ای رو به گسترش است. اتحادیه ملی کارگران آنگولا با نیم میلیون عضو و "سازمان جوانان مپلا" با ۵۰۰۰ عضو از شمار سازمانهای خلقی اند.

امپریالیسم بین‌المللی با توسل به شیوه‌های گوناگون در صدد تضعیف رژیم مترقی آنگولا است. در ماههای اخیر نژادپرستان آفریقای جنوبی حملات نظامی خود را علیه جمهوری آنگولا افزایش داده اند. این حملات از سرزمین نامیبیا که در اشغال نژادپرستان آفریقای جنوبی است، صورت می‌پذیرد اقدامات تجاوزکارانه آفریقای جنوبی به تلافی کمکهای آنگولا به میهن پرستان نامیبیا انجام میگیرد. به عنوان نمونه، در ۲۸ اکتبر نیروهای آفریقای جنوبی با هلیکوپتر در دو نقطه خاک آنگولا به زمین نشستند. در اثر این حمله چندین پل منهدم و بیش از ۲۰ غیر نظامی کشته شدند. فعالیت گروههای مسلح ضد انقلابی در نقاط مختلف کشور ادامه دارد. این گروهها از ایالات متحده، فرانسه، آفریقای جنوبی، و چین کمک دریافت میکنند. آنگولا در مقابل تجاوزات امپریالیستها مقاومت میکند. ارتش و "سازمان دفاع خلق" این کشور پیوسته تحکیم میابد.

دشمنان آنگولا امیدوار بودند که مرگ آگوستینو نتو انقلابیون این کشور را دچار سرگیجه و انحراف کنند. در مراسم تشییع جنازه رهبر فقید آنگولا، اعضای کمیته مرکزی حزب مپلا سوگند یاد کردند که در راه سوسیالیسم، وحدت صفوف حزب بر اساس مارکسیسم ـ لنینیسم و مقابله با دشمنان انقلاب با تمام نیرو مبارزه کنند. در میتینگی که در ۲۰ سپتامبر سال گذشته برپا گردید کمیته مرکزی مپلا ـ حزب کار، به اتفاق آراء خوزه ادواردو دوس سانتوس را به عنوان دبیر جدید کمیته مرکزی حزب برگزید. وی از مبارزان بنام نبرد رهائی‌بخش و از سیاستمداران برجسته این کشور است. خوزه ادواردو دوس سانتوس اعلام نمود که حزب، دولت و مردم آنگولا مصمم اند راه پرزیدنت نتو را تا پیروزی نهائی دنبال کنند.

بقیه در صفحه ۸

بقیه: راه رشد غیرسرمایه‌داری . . .

امپریالیسم برای نابود کردن رژیم‌های دمکراتیک انقلابی آنها را در منگنهٔ فشار نظامی و اقتصادی قرار میدهد و با طرح برنامه‌های درازمدت از وسائلی چون خرابکاری ایدئولوژیک و برانگیختن گرایش‌های ناسیونالیستی و تبلیغ آنتی‌کمونیسم برای بازگرداندن این کشورها به مدار سرمایه‌داری تلاش میورزد.

تبلیغات بورژوائی در مبارزه با اندیشه‌های سوسیالیستی با خشونت خاصی مفهوم راه رشد غیرسرمایه‌داری کشورهای از بند رسته را مورد حمله قرار میدهد. اما آرمان‌پردازان بورژوا در اشکال مختلف تئوری و پراتیک سمتگیری سوسیالیستی را تخطئه میکنند: آنها با تحریف ماهیت دگرگونیهای دمکراتیک و انقلابی و نیز دگرگون جلوه دادن سیاست داخلی و خارجی کشورهای دارای سمتگیری سوسیالیستی حتی مدعی اند که راه رشد غیرسرمایه‌داری با دانش مارکسیستی در تضاد است. غرض از این نعل وارونه زدن ادامهٔ استثمار کشورهای در راه رشد بوسیلهٔ سرمایهٔ انحصارگر خارجی و متزلزل نمودن فزایندهٔ اعتقاد خلقها به سوسیالیسم علمی است.

* * * * *

آرمان‌پردازان بورژوا برای جلوگیری از رسوخ اندیشه‌های سوسیالیسم علمی در کشورهای تازه رهائی‌یافته، از گرایشهای ملی در این کشورها سوءاستفاده میکنند. آنها به ایدئولوژی دمکراسی انقلابی که قدرت دولتی را در کشورهای دارای سمتگیری سوسیالیستی در دست دارد، توجه خاصی معطوف میدارند. تبلیغات

تأثیر سایر قشرها و طبقات را که در ساختار حاکمیت دمکراسی انقلابی شرکت دارند، احساس کرد. بدینجهت است که گرایش به آنتی‌کمونیسم برای خنثی کردن تأثیر سوسیالیسم علمی بر دمکراسی انقلابی تا این اندازه اهمیت پیدا کرده است. آرمان‌پردازان بورژوا با سروصدا در اطراف دریافتهای خرده‌بورژوائی "سوسیالیسم ملی" قصدشان این است که در روابط کمونیستها و دمکراتهای انقلابی شکاف ایجاد کنند و بدینسان عناصر دمکراتیک انقلابی را به رفرمیسم بورژوائی سوق دهند و کشورهای در راه رشد را به راه سرمایه‌داری بازگردانند.

سوسیالیسم علمی هر نوع برخورد سطحی را با دمکراسی انقلابی مردود میشمارد و از این رو توجه به ریشه‌های اجتماعی، پیوندهای سیاسی و منابع دریافتهای این دمکراسی را از جهان و تأثیری را که عوامل مختلف در خصلت تحول وی دارند، امری ضرور میدانند. لنین میگوید اعتقاد به ایدئولوژی خرده‌بورژوائی، خلقی وفاداری عمیق به انقلاب و سوسیالیسم را نفی نمیکند. میتوان "به شیوهٔ خود بدون نائل آمدن به مارکسیسم و اندیشهٔ مبارزهٔ طبقاتی پرولتاریا" سوسیالیست معتقد شد (لنین. آثار. پاریس ـ مسکو. جلد ۳۶ صفحهٔ ۵۱۲)

حل مسائل بغرنج ساختمان جامعهٔ نوین مستلزم اتحاد همهٔ هواداران پیشرفت اجتماعی است. گرایشهای ضد کمونیستی در زیر هر شعاری باشد، نظامهای دمکراتیک انقلابی را تحلیل میبرد. تجربهٔ تاریخی بسیاری از کشورهای در راه رشد نشان میدهد که انشعاب و رویاروئی نیروهای ترقیخواه و در جای نخست کمونیستها و دمکراتهای انقلابی برای جنبش رهائی‌بخش نتایج غم‌

سوسیالیسم تنها سوسیالیسم علمی است که بر مبنای اصول مارکسیسم ـ لنینیسم و دیکتاتوری پرولتاریا بنا شده است".

تماسهای روزافزون میان کشورهای دارای سمتگیری سوسیالیستی و کشورهای جهان سوسیالیسم، میان احزاب دمکراتیک انقلابی و جنبش کمونیستی جهانی و همچنین اقدامات بین‌المللی مشترک آنها در زمینه‌های گوناگون نقش مهمی در زدودن تعصبات ضد کمونیستی و ناسیونالیستی در بین دمکراتهای انقلابی داشته، موجب جلب روزافزون آنان به تجربیات و نظریات سوسیالیسم علمی و گرایششان به استفاده از تجربیات کشورهای سوسیالیستی در فعالیتهای روزمره‌شان شده است.

* * *

آرمان‌پردازان استعمار نو برای تحکیم مواضع خود درصدد بی‌اعتبار کردن تجربهٔ غیرسرمایه‌داری کشورهای رهائی‌یافته در حل مسائل اجتماعی ـ اقتصادیشان هستند. آنها ضمن مقایسهٔ تجربهٔ این کشورها، که به عمد تحریف میگردد، با نظریهٔ مارکسیست لنینیستی انتقال به سوسیالیسم با حذف دورهٔ سرمایه‌داری، میکوشند متناقض بودن نظریهٔ راه رشد غیرسرمایه‌داری را ثابت کنند. تبلیغات امپریالیستی با برجسته ساختن مشکلات و ناکامی‌های ناشی از تحولات انقلابی جامعه در کشورهای رهائی‌یافته راه رشد آنان را مورد تردید قرار میدهند. مداحان امپریالیسم مدعی اند که کشورهای نو استقلال تنها از راه تشویق مؤسسات خصوصی آزاد و جذب سرمایه‌های خارجی میتوانند رشد سریع اقتصادی خود را تضمین کنند. مجلهٔ آمریکائی تایم در ستایش از "دستاوردهای" کشورهای آفریقائی دارای سمت

گزینش راه رشد سرمایه‌داری در آسیا و آفریقا نشان می‌دهد که انحصارات امپریالیستی هم‌چنان نیروی مسلط باقی می‌مانند، و سرمایه‌داری ملی به شکل عقب‌مانده و وابسته با حفظ پیوندهای متعدد خود با وسایل کهنهٔ تولید درجا می‌زند. و این از ارزش انقلاب می‌کاهد، چون در برابر نفوذ امپریالیسم نمی‌تواند از خود دفاع کند.

بورژوائی برای جلوگیری از نزدیکی ایدئولوژی دمکراسی انقلابی به سوسیالیسم علمی میکوشد جنبه‌های ناسیونالیستی این ایدئولوژی را تا حد ممکن برجسته سازد و از مضامین ضد امپریالیستی و ضد سرمایه‌داری آن بکاهد.

آرمان‌پردازان استعمار نو تاکید میکنند که دمکراتهای انقلابی با نزدیک شدن به جهان سوسیالیسم هویت و خصلت مستقل خود را از دست میدهند و بناچار در مدار "مسکو و کمونیسم بین‌المللی" قرار میگیرند. ژان پیربیوندی سوسیالیست فرانسوی معتقد است که "سوسیال ـ هژمونیسم با اشکال سلطه‌جوئی نظامی سیاسی و ایدئولوژیک خود" از تامین استقلال واقعی کشورها جلوگیری میکند و کشورهای رهائی‌یافته را به تعقیب راه رشد "مستقلی" فرامیخواند که موجب تخریب "پایه‌های فرهنگی، آداب و رسوم شیوهٔ زندگی، ایمان و ساختارهای فرهنگی" شان نگردد.

تئوری‌پردازان بورژوا در آغاز سالهای ۶۰ با دکترین‌های سوسیالیستی که در کشورهای رهائی‌یافته مورد تایید قرار میگرفت، خصمانه رفتار میکردند اما در دهه‌های ۷۰ میبینیم که به تدریج در جامعه‌شناسی باختر این ایده رواج مییابد که برخی مفاهیم "سوسیالیسم" که توسط رهبران کشورهای در راه رشد عنوان شده‌اند از خواصی برخوردارند که میتوانند پوشش مطلوبی برای راههای غیرسوسیالیستی باشند. از این رو، جی نلز آفریقاشناس کانادائی تصریح میکند که شعارهای سوسیالیستی در کشورهای در راه رشد اصولاً "یک سیاست مصلحت‌گرایانه است که رژیمهای حاکم غالباً از آن برای حفظ سلطهٔ خویش استفاده میکنند. به عقیدهٔ نلز این سیاست از آن رو مطبوع است که "پشتوانه‌اش پول نیست، بلکه ایمان است". "تصادفی نیست که پل زیگموند جامعه‌شناس آمریکائی به ستایش از دریافتهای خرده‌بورژوائی سوسیالیسم "طراز نوین" و ایدئولوژی ناسیونالیسم می‌پردازد و آنرا در بسیاری جهات برتر از مارکسیسم ـ لنینیسم اعلام میدارد. زیرا به زعم او این ناسیونالیسم علمی‌تر است و با مسئلهٔ نوسازی این کشورها پیوند نزدیک دارد. جامعه‌شناس بورژوا با مثله کردن سرشت روندهای ایدئولوژیکی و سیاسی کشورهای در راه رشد، نقاط ضعف و اشتباهات گروههای رهبری دمکراسی انقلابی را برای ایجاد جامعهٔ نو ـ "غیرکمونیستی و غیر سرمایه‌داری" ـ "تجربهٔ جالبی" وانمود میسازد.

در سالهای اخیر سوسیال دمکراتهای راست نیز به این کارزار تبلیغاتی پیوسته‌اند. رهبران بین‌المللی سوسیالیست با ترویج "سوسیالیسم دمکراتیک" یا "راه سوم" در کشورهای در راه رشد درصدد کور کردن راه سوسیالیسم علمی اند. آنها اکنون در جهت بی‌اعتبار کردن نظریات و تجربیات حکومتهای دمکراتیک انقلابی در کشورهای آسیا و آفریقا به تکاپو برخاسته‌اند.

پژوهشگران و سیاست‌پیشگان بورژوا دریافته‌اند که دمکراسی انقلابی حاکم تنها خرده‌بورژوازی نیست و موقعیت آن تنها به خصلت خرده‌بورژوائی محدود نمیشود. در این وضعیت میتوان

انگیز ببار میآورند. در عوض هر گام واقعی در جهت همکاری استوار نیروهای میهن‌پرست و ترقیخواه به تحکیم نظام دمکراتیک انقلابی و استحکام گرایشهای ضد سرمایه‌داری میانجامد. تجربهٔ اتحاد نیروهای میهن‌پرست ملی در سوریه و یمن دمکراتیک به این واقعیت شهادت میدهد.

شکل‌بندی دریافت علمی جهان، جذب سوسیالیسم علمی از سوی قشرهای زحمتکش غیرپرولتری، روندی پیچیده، طولانی و متضاد است. ادراک ایدئولوژی انقلابی پرولتری مستلزم گذار به مواضع طبقهٔ کارگر است. تعجبی نیست که دمکراتهای انقلابی، سوسیالیسم علمی را دانش همبسته و هماهنگی نمیدانند و آنرا مجموعه‌ای از تزهای مجزا فکر میکنند که میتوان به دلخواه انتخابشان کرد و به کار گرفت. این برداشت از پایگاه ناهمگون اجتماعیشان منشاء میگیرد. به علاوه، از آنجاکه آنها با ایدئولوژی سوسیالیسم علمی آشنائی ندارند، این ایدئولوژی غالباً از راه تفسیرهای نادرست و خرابکارانهٔ بورژوائی، خرده‌بورژوائی و مائوئیستی در ذهن آنها منعکس میگردد. از این رو، دریافتهای دمکراتهای انقلابی اغلب شامل تزها و فرمولهای متضادی است که متقابلاً یکدیگر را نفی میکنند.

با این همه، تحول ایدئولوژیک و سیاسی دمکراسی انقلابی از ایدئولوژی ملی به ایدئولوژی طبقاتی بسیار اهمیت دارد. لنین مینویسد: در قرن بیستم، در شرایط نظام استثمارگرانه" چنانچه از پیشرفت به سوی سوسیالیسم هراس داشته باشیم، نمیتوانیم دمکرات انقلابی باشیم" (لنین. آثار، جلد ۲۵ صفحهٔ ۳۸۷)

این تز برای دمکراسی انقلابی معاصر معتبر است. دمکراسی انقلابی کشورهای رهائی‌یافته نمیتوانند از نیروی واقعی تئوری و پراتیک سوسیالیسم علمی غافل بمانند. نفوذ جهان‌بینی سوسیالیسم کارگری قبل از هر چیز از ارزش عینی آن بمثابهٔ سیستم علمی فکر ناشی میشود و درستی آن در سراسر روند تاریخ به اثبات رسیده است. منشور ملی الجزایر که در سال ۱۹۷۶ به تصویب رسید اعلام میدارد که "سوسیالیسم به عنوان واکنش در برابر سرمایه‌داری، به علت ناتوانی این نظام در حل مسائل بغرنج که دائماً فزونی مییابد، پیدایش یافته و به مسائل حاد عصر ما پاسخ دقیق و روشنی میدهد".

در آغاز دههٔ ۱۹۷۰ گرایشهای دمکراسی انقلابی در کشورهای آسیائی ـ آفریقائی پا به مرحلهٔ دوم گذاشت و اهمیت ایدئولوژیکی ویژه‌ای کسب کرد. مفاهیم خرده‌بورژوائی، ناسیونالیستی و تخیلی در اسناد مربوط به خط مشی احزاب دمکراتیک انقلابی بتدریج جای خود را به مفاهیم سوسیالیسم علمی دادند. در تعدادی از کشورها (چون آنگولا، موزامبیک، کنگو، بنین، اتیوپی، جمهوری دمکراتیک خلق یمن وغیره) مارکسیسم ـ لنینیسم به عنوان پایهٔ ایدئولوژیکی و تئوریکی حزب و دولت اعلام شد. برهانو بایه عضو شورای انقلاب اتیوپی گفته است: هدف ما سوسیالیسم است. ما این هدف را برای همیشه برگزیده‌ایم. منظور ما از

ـ گیری سرمایه‌داری مینویسد که این کشورها "به محدود کردن نقش دولت در روابط بازرگانی، حمایت از طبقهٔ متوسط در رشد کشور و جلب سرمایه‌گذاریهای خارجی" متکی هستند.

بدیهی است که این نوع درمانها از سوی نیروهای میهن‌پرست و ترقیخواه کشورهای در راه رشد مردود شناخته شده است. تجربهٔ خود آنها نتایج نابسامان همکاری کشورهای تازه از بند رسته را با انحصارات سرمایه‌داری بوضوح نشان میدهد. نظام سرمایه‌داری از حل مسئلهٔ حاد عقب‌ماندگی اقتصادی در کشورهای در راه رشد عاجز است. تجربیات کشورهائی چون مصر، زئیر، تونس و سنگال نمونه‌های روشنی از این واقعیت اند. زئیر، عقب‌مانده‌ترین کشور جهان به علت حفظ پیوندهای گستردهٔ با انحصارات غربی در آستانهٔ ورشکستگی اقتصادی قرار گرفته است. میزان وامهای خارجی این کشور به چهار میلیارد دلار بالغ میشود. نرخ تورم سالانهٔ آن معادل ۸۰٪ است. بیش از ۷۰٪ بودجهٔ این کشور صرف کادر اداری، نیروهای مسلح و صاحبان قدرت میشود.

سیر حوادث نشان داده است که سرمایه‌داری در هیچ زمینه‌ای نمیتواند موجبات رشد و استقلال کشورهای تازه رهائی‌یافته را فراهم نماید. در اسناد کنفرانس احزاب کمونیست و کارگری آفریقای جنوبی و استوائی تاکید شده است: "ویژگی رشد سرمایه‌داری در آفریقا نشان میدهد که انحصارات امپریالیستی همچنان نیروی مسلط باقی میمانند، حال آنکه سرمایه‌داری ملی به شکل عقب‌مانده و وابسته با حفظ پیوندهای متعدد خود با وسائل کهنهٔ تولید در تحول است. سرمایه‌داری ملی مخصوصاً در قلمرو خدمات و تجارت بسط مییابد. بنابراین، حتی روندهای مثبتی که میتوانستند بطور عینی براساس سرمایه‌داری گسترش یابند خصلت فوق‌العاده محدودی پیدا میکنند".

در کشورهای دارای سمتگیری سوسیالیستی که درصدد قطع تدریجی سرمایه‌گذاریهای خارجی و شالوده‌ریزی اقتصاد برنامه‌ریزی‌شدهٔ ملی هستند، وضعیت دیگری وجود دارد. در این کشورها روند انقلابی نوسازی اقتصادی و اجتماعی با افزایش نقش

بقیه در صفحه ۶

هفته‌نامهٔ
اتحاد مردم
ارگان اتحاد دموکراتیک مردم ایران
صاحب امتیاز و مدیرمسئول
محمود اعتمادزاده (به‌آذین)
سردبیر: محمدتقی برومند
نشانی: تهران، خیابان سزاوار، شماره ۱۸۹
تلفن ۶۴۴۳۸۴
چاپ کاویان میدان بهارستان

بقیه با فتنه انگیزی ...

محاصرهٔ شدید اقتصادی، برانگیختن جنگهای خانگی وپیاده کردن کماندوهای سرکوبگر در خاک ایران گوشه‌هائی از اقدام امپریالیسم آمریکا برای سرکوب انقلاب ایران است.

اگرچه هریک از این شیوه‌ها برای انقلاب ایران خطری جدی وکاری محسوب میشوند، لکن هیچکدام به اندازهٔ حربهٔ ایدئولوژیک برای سرنوشت انقلاب جنبهٔ تعیین‌کننده ندارند.

مثلاً انقلاب در برابر محاصرهٔ اقتصادی وضربه‌های نظامی که ملموس ودر دسترس اند، به سرعت نیروی خود را بسیج میکند وبه مقابله بر میخیزد اما هجوم ایدئولوژیک به علت ظرافت ونا ملموس بودن آنی مدتها گیجی وپریشان فکری بوجود میآورد. از این رو امپریالیسم فرصت مییابد به اعتبار همین ویژگی حربهٔ ایدئولوژیک که تحت شرایط خاص جنبشهای رهائی بخش ملی میدان تأثیر دارد، به انقلاب ضربه وارد نماید.

یکی از مسائل مهم انقلابهای رهائی بخش ملی در عصر ما درک صحیح قانونمندیهای این انقلابات است. این انقلابات بنا به مضمون خود ملی ودمکراتیک اند.

امپریالیسم در برابر وقوع ناگزیر این انقلابات تلاش میکند که بین جنبهٔ ملی ودمکراتیک آنها فاصله بوجود آورد. بدیهی است که این فاصله‌گذاری انقلاب را به برخی دستاوردهای ظاهری که به علت خارج شدن از محتوای دمکراتیک پایدار نمیمانند، محدود میکند وسرانجام آنرا به انحراف وانهدام میکشاند.

هم‌اکنون کشور ما آشکارا صحنهٔ نبرد نیروهای انقلابی وواپس‌گرا پیرامون خصلت انقلاب ایران است.

سراسر خلق ما به رهبری امام خمینی به خصلت دمکراتیک انقلاب که همان قرار گرفتن مستضعفان به جای مستکبران است، تکیه دارند واز این رو به مفهوم ملی آن ابعاد پایدار وعمیقی میبخشند. اما نیروهای واپس‌گرا که طیف وسیعی را در برمیگیرند در این تلاشند که انقلاب را از مضمون دمکراتیک بی بهره سازند وبا بریدن دست مستضعفان از حاکمیت دستاوردهای ملی انقلاب را به باد فنا دهند.

در این کارزار هجوم ایدئولوژیکی امپریالیسم نقش مهمی ایفا میکند. امپریالیسم با وقوف به اهمیت حیاتی امکانات مثبت و مساعد درون مرزی وبرون مرزی که از شرایط مهم وپرهیزناپذیر رشد وتداوم انقلاب محسوب میشوند، میکوشد از راه خرابکاری ایدئولوژیک انقلاب را از این امکانات محروم سازد وبدین ترتیب ریشهٔ بالندگی آنرا بخشکاند.

سوءاستفادهٔ امپریالیسم از "اسلام" یکی از حربه‌های دیرین ایدئولوژیک وی در این منطقه از جهان برای برهم‌زدن صفوف نیروهای انقلابی در ابعاد داخلی وخارجی است. امپریالیسم آمریکا سالهاست که از این حربه برای جلوگیری از گرایش ضد سرمایه‌داری در انقلابات رهائی بخش این منطقه استفاده میکند.

به همین منظور تقریباً از پایان دههٔ شصت مطالعهٔ "آئین اسلام" توجه بسیاری از جامعه‌شناسان وسیاست پردازان حرفه‌ای ایالات متحدهٔ آمریکا را بخود جلب نمود. هم‌اکنون در انجمن "اسلامشناسی" آمریکا افرادی چون ج. باد و مدیر موءسسهٔ خاورنزدیک ومیانه از دانشگاه کلمبیا که مدت سه سال سفیر ایالات متحده در قاهره بود، پروفسور ت. یانگ از دانشگاه پرینستون وابستهٔ سیاسی اسبق آمریکا در تهران، پروفسور ی. براون (از دانشگاه هاروارد) که مدتی در پست دیپلماتیک در خرطوم وبیروت خدمت مینمود وسپس چندین سال در پژوهشهای مسائل کشاورزی در یک رشته از کشورهای آفریقای شمالی فعالیت داشت، کار میکنند.

کار این انجمن یافتن راههائی با سوءاستفاده از اسلام برای تخطئهٔ مبارزهٔ ملی وضد امپریالیستی وایجاد درهٔ خوفناک بین دین اسلام وسوسیالیسم است. یکی از مظاهر این سیاست در مصر دیده شده است: در این کشور به نام اسلام با هرنوع اقدام انقلابی به نفع توده‌های مردم به مخالفت برمیخیزند. پروفسور ر. دکمجیان در این زمینه مینویسد "نیروی هموارهٔ زندهٔ مذهب اسلام ونهادهای آن یکی از علتهای اصلی است که از تصویب برنامهٔ بنیادی چپ کمونیستی در سیاست داخلی وخارجی در مصر جلوگیری نمود".

هم‌اکنون امپریالیسم آمریکا از همین برنامهٔ سازمان‌یافتهٔ ایدئولوژیک برای کورکردن امکانات مساعد وانقلابی" در سیاست داخلی وخارجی" ایران استفاده میکند.

تشکیل سمینار مسائل مربوط به اسلام در آستانهٔ برگزاری کنفرانس اخیر اسلامی در پاکستان آشکارا از فتنه انگیزی ایدئولوژیک امپریالیسم آمریکا پرده برمیدارد.

در این سمینار پروفسور عیساوی استاد دانشگاه پرینستون

آمریکا برای برانگیختن آتش احساسات مذهبی توده‌های زحمتکش، توجیه جنایات امپریالیسم آمریکا وتفرقه‌اندازی بین اسلام راستین وسوسیالیسم با وقاحت اظهار داشت "... دیگر هیچ کشور مسلمانی وجود ندارد که مستعمرهٔ یک قدرت غربی باشد (!!!) درحالیکه بسیاری از ملل واقوام مسلمان زیر سلطهٔ روسها (!!!) هستند. از لحاظ اقتصادی هم غرب دیگر مواضعی در جهان اسلام ندارد. آخرین موضع آن صنعت نفت بود که همه در کشورهای نفتی ملی شده است (!!!) آنچه که باقی مانده مسئلهٔ اسرائیل وفلسطین است... زمانی که این مسئله حل شود آنگاه مسلمانان خواهند فهمید که این غرب نیست که اسلام را تهدید میکند، بلکه کمونیسم است..."

امپریالیسم آمریکا در پناه این برنامه‌ریزی دقیق بایک تیر دو هدف را نشانه گرفته است. از یکسو انقلاب ملی ودمکراتیک خلق افغانستان را که یکسال پیش از پیروزی انقلاب ایران به پیروزی رسیده بود، در زیر شعار دفاع از اسلام مورد هجوم قرار میدهد واحساسات سادهٔ مردم را علیه آن برمیانگیزد ودر لوای این تحریکات توفیق مییابد شرایطی فراهم آورد که نمایندهٔ ایران در کمیتهٔ باصطلاح "حل بحران افغانستان" کنار نمایندگان حبیب بورقیبه و ضیاءالحق جلادان تونس وپاکستان قرار گیرد واز سوی دیگر کار تخریب اتحاد نیروهای هوادار اسلام راستین وسوسیالیسم انقلابی را در داخل وخارج به سامان رساند.

باید تدبیر نشده به این فتنه انگیزی ایدئولوژیک امپریالیسم آمریکا پایان داد تا انقلاب بتواند با اطمینان بسوی افق های روشن گام بردارد.

تحولات آنگولا

روابط دوستی وبرادری میان آنگولا و اتحاد شوروی که در جریان مبارزه آزادیبخش مردم آنگولا پایه ریزی شد گسترش و تحکیم مییابد. دو کشور در زمینه صید ماهی، حمل ونقل، ارتباطات، کشتی سازی، تحقیقات زمین شناسی وپرورش کادر ماهر با یکدیگر همکاری میکنند. موافقتنامه دوستی و همکاری که در ۱۹۷۶ میان دو کشور بامضاء رسید بمرحله اجراء درآمده وروابط میان احزاب دو کشور نیز تحکیم مییابد. کار و کوشش مردم آنگولا وتلاش پیگیر آنان در رفع تجاوزات امپریالیستها وارتجاع نشانهٔ عزم راسخ آنان در ساختن سوسیالیسم است.

بقیه چنگال خونین...

مردم بولیوی خطر کودتای دیگری را همواره احساس میکنند. بولیوی از هنگام انتخابات ژوئیه ۱۹۷۸ تاکنون در چنین حالتی به سر برده است. از آن تاریخ سه کودتا و یک انتخابات ریاست جمهوری صورت گرفته است. آنچه فکر همه را بخود مشغول کرده این است که آیا کودتای دیگری به وقوع خواهد پیوست ویا اینکه لیدیا گوئیلر رئیس جمهور موقت قادر خواهد بود تا انتخابات ۲۹ ژوئن مقام خود را حفظ کند.

در لاپاز، پایتخت بولیوی، مردم خطر کودتای ارتجاعی دیگری را از نظر دور نمی‌دارند. در این میان، جنگ تبلیغاتی شدیدی میان گروههای مختلف راست و چپ در جریانست. مطبوعات بولیوی محافل دست راستی را عامل تشدید بحران معرفی میکنند. از سوی دیگر، ارتش پیوسته گوشزد میکند که میبایست بعنوان نیروی تعیین کننده در حیات سیاسی کشور شناخته شود. مطبوعات ارتجاعی نیز احزاب وسازمانهای چپ را متهم میکنند که از نیروهای خارجی الهام میگیرند.

محافل ارتجاعی از اعتصاب کارگران بعنوان دستاویزی جهت حملهٔ تبلیغاتی به مجموعهٔ نیروهای دموکراتیک بهره‌برداری میکنند. مطبوعات وابسته به این محافل اعتصابات کارگری را عامل تشدید کنندهٔ هرج ومرج و بحران موجود معرفی نموده خواستار "اعمال قانون" و "تحکیم دموکراسی" اند. وضع بحرانی بیش از پیش بر دوش زحمتکشان کشور سنگینی میکند. کارگران معدن، کارگران ساختمانی، کارکنان بانک، کارگران حمل ونقل و بسیاری دیگر در مشاغل و نواحی مختلف کشور برای دستمزد متناسب با افزایش تورم دست به اعتصاب زدند. پرزیدنت لیدیا گوئیلر بارها از کارگران خواستار پایان بخشیدن به اعتصابات و برقراری "آشتی ملی" جهت اجرای "کامل و نهائی" دموکراتیزه کردن حیات سیاسی کشور شده است. در مقابل، کارگران به خواسته‌های پرزیدنت گوئیلر پاسخ منفی داده‌اند. برخلاف ادعای مطبوعات دست راستی، این نه بخاطر آن است که اتحادیه‌های کارگری دست اندرکار اجرای "توطئه" ی علیه اقتصاد ملی کشورند. علل اعتصابات کارگران می‌بایست در بحران اقتصادی بولیوی بررسی شود. سیاستهای اقتصادی دولت، بویژه تنزل ارزش پزو بمیزان ۲۵٪ که از طرف صندوق بین‌المللی پول تحمیل گردید موجب بالا رفتن هزینهٔ زندگی و افزایش قیمتها شده، اعتصابات کارگری را دامن زد. نارضایتی در بولیوی روز افزون وهمه جاگیر است. کارگران ناراضیند. کارفرمایان وحشتزده و سراسیمه از جنبش اعتصابی، نیروهای ارتجاعی و بخصوص ارتش را علیه مردم تحریک میکنند. از سوی دیگر روستانشینان از فقدان جاده وکمبود شدید مسکن، مدرسه وبیمارستان رنج میبرند.

گسترش ناآرامیها و اعتصابات نشان‌دهندهٔ وخامت اوضاع اقتصادی و اجتماعی در بولیویست. محافل ارتجاعی از نارضایتی به حق مردم که خواهان تحول بنیادی در جامعه میباشند بهره‌برداری میکنند.

این محافل چنین وانمود میکنند که گوئی دولت غیرنظامی قادر به حل مشکلات این کشور نمی‌باشد. محافل ارتجاعی با توسل به اعمالی از قبیل ایجاد ناآرامی واغتشاش میان کارگران، تحریک کارفرمایان علیه کارگران، تبلیغات ضد کارگری وضد کمونیستی ایجاد کمبود مصنوعی مواد غذائی ونظایر اینها، در صدد ند رژیم قانونی این کشور را بی‌اعتبار جلوه داده بدینوسیله مقدمات سرنگونی آنرا فراهم سازند.

کودتای نافرجام نوامبر گذشته تناسب جدیدی از نیروهای سیاسی را موجب گردید. بیش از هفتاد حزب سیاسی قانونی درگیر مسایل سیاسی کشور شده‌اند. در آستانهٔ انتخابات گروهبندیهای جدیدی در حال شکل گیریست ودر این میان بحران احزاب بورژوائی بیش از پیش نمایان است. در چنین وضعی اقشار وسیع کارگران از جمله هواداران احزاب بورژوا وخرده‌بورژوا به دور "سازمان کارگران بولیوی" گرد آمده‌اند تا در مقابل توطئه‌های محافل ارتجاعی مقابله کنند. سازمان مذکور که فدراسیون اتحادیه‌های کارگری سراسری این کشور است از اقدامات دولت در جهت منافع زحمتکشان حمایت به عمل میآورد گرچه این سازمان اکثر اوقات دولت را مورد انتقاد قرار میدهد.

آرایش نیروهای چپ نیز در حال تحول است. این احزاب که به چندین گروه تقسیم شده‌اند بیش از پیش به اتحاد با یکدیگر تمایل نشان میدهند. در مراسم سی امین سالگرد تاسیس حزب کمونیست بولیوی که در ژانویه سال جاری (۱۹۸۰) برگزار شد، خورخه کل‌کوئرتو، دبیر اول کمیته مرکزی این حزب، پیشنهادی مبنی بر تشکیل کنفرانس رهبران احزاب وسازمانهای دموکراتیک ارائه نمود. منظور از تشکیل چنین کنفرانسی بررسی امکانات و جوانب تشکیل یک جبههٔ وسیع از نیروهای چپ میباشد. این پیشنهاد از جانب حزب سوسیالیست پذیرفته شد. بدنبال این توافق، حزب سوسیالیست طی نامهٔ سرگشادهٔ خواستار آغاز تبادل نظر میان نیروهای چپ جهت تشکیل "جبههٔ راستین چپ" گردید. پیشنهادات حزب کمونیست و حزب سوسیالیست مورد استقبال تعداد قابل ملاحظه‌ای از احزاب چپ قرار گرفته است. اینکه آیا این احزاب موفق به تشکیل یک جبههٔ مؤتلف خواهند گردید یا نه از هم اکنون روشن نیست. ولی مسلم این است که شرایط عینی برای تشکیل چنین جبهه‌ای موجود است.

آنچه اکنون افکار مردم بولیوی را بخود مشغول کرده این است که آیا روند دمکراتیزه کردن حیات سیاسی کشور را کودتای دیگری متوقف خواهد کرد؟ وآیا مقام ریاست جمهوری توسط یک نظامی اشغال خواهد گردید؟ ودر صورت وقوع کودتا آیا طغیان اجتماعی دیگری، اینبار بزرگتر از نوامبر گذشته، بوقوع نخواهد پیوست؟